

نسل‌مانا

ماهنامه نابینایان / سال چهارم / شماره ۴۳ / تیر ماه ۱۴۰۴



برخی عناوین این شماره:

- * تشکیل کمیته ویژه خانواده‌های نابینا و کم‌بینا در انجمن نابینایان ایران
- * فانوس همدلی: روایت جنگ از دریچه چشمان بانویی تاب‌آور
- * استفاده مناسب از فناوری‌های پیشرفته در جهت‌یابی و حرکت
- * عبور از مرزهای دیدن: مروری بر آثار دکتر سعید عباسپو
- * چشم‌اندازی به صدمین سال ورود خط بریل در ایران

شناسنامه ماهنامه

• مترجمان:

- علی پنجه ای
- میثم امینی
- سارا شاهپورجانی
- صلاح‌الدین محمدی
- میرهادی نائینی‌زاده

- ویراستار: مهتاب باباخان‌زاده
- ویراستار بریل: روح‌الله رنجبر

بخش تولید و فنی

- طراح لوگو و جلد: ترانه میلادی
- عوامل تهیه و تدوین پادکست‌ها:
 - فاطمه جوادیان
 - منصور شادکام
 - امیر سرمدی
 - علی پنجه ای
 - تینا تقویان
 - اشکان آذرماسوله
- گوینده نسخه صوتی: بنفشه کلانتری
- تدوینگر نسخه صوتی: اشکان آذرماسوله
- تنظیم نسخه‌های الکترونیکی: مرضیه نعیمی
- چاپ بریل: چاپخانه انجمن نابینایان ایران
- صحاف: الهه واحدی، امیر سپهری

- صاحب‌امتیاز: انجمن نابینایان ایران
- مدیر مسئول: امیر سرمدی
- سردبیر: فاطمه جوادیان

هیئت تحریریه

• نویسندگان:

- امیر سرمدی
- منصور شادکام
- علی پنجه‌ای
- صلاح‌الدین محمدی
- فاطمه جوادیان
- میثم امینی
- حسین آگاهی
- رقیه شفیعی
- سارا شاهپورجانی
- آرمین رسولی
- مسعود طاهریان
- یدالله فردین ستوده
- پریسا صالحی
- محمد نوری
- میرهادی نائینی‌زاده
- جواد سقا

فهرست:

- تشکیل کمیته ویژه خانواده‌های نابینا و کم‌بینا در
انجمن نابینایان ایران..... ۴
- گزارش اقدامات انجمن نابینایان ایران تیر ۱۴۰۴... ۷
- پیشخوان: مروری بر پادکست‌ها و نشریات
انگلیسی‌زبان ویژه افراد با آسیب بینایی ۹
- آموزش شغلی برای کودکان با آسیب بینایی..... ۱۳
- فانوس همدلی: روایت جنگ از دریچه چشمان
بانویی تاب‌آور ۱۶
- استفاده مناسب از فناوری‌های پیشرفته در جهت‌یابی
و حرکت..... ۱۹
- عبور از مرزهای دیدن: مروری بر آثار دکتر سعید
عباسپور..... ۲۱
- سفر من به قطب جنوب [۱]..... ۲۳
- همسفر با کوله‌گرد رها..... ۲۷
- نابینا و جامعه: پرورش ۳۰
- چشم‌اندازی به صدمین سال ورود خط بریل در
ایران ۳۱
- وقتی امید از دل تاریکی جوانه می‌زند: روایت آنتونی
کرونا ۳۴
- آموزش نابینایان: پیشینه فعالیت‌ها..... ۳۶
- فیدویو: کندوکاوی در دنیای کتاب برای همه (۱) ۳۹
- مثل گل ۴۱

بخش اداری و ارتباطات

- مسئول امور اداری دفتر تحریریه: زهرا عزت‌ور
- مدیر شبکه‌های اجتماعی: امیر سپهری
- مدیر صفحه اینستاگرام: اعظم چلوی

بخش توزیع و پشتیبانی

- توزیع: اداره کل پست استان تهران
- حامیان مالی: بانک مسکن و شرکت دانش‌بنیان پکتوس

تشکیل کمیته ویژه خانواده‌های نابینا و کم‌بینا در انجمن نابینایان ایران

امیر سرمدی

می‌خورد. همان‌طور که برآورد دقیقی از تعداد افراد دارای معلولیت وجود ندارد، به‌تبع آن میزان دقیق افراد با آسیب بینایی در کشور و به‌طریق‌اولی خانواده‌هایی که با این آسیب دست‌به‌گریبان هستند، وجود ندارد. یکی از عوامل اصلی آن، عدم توجه سازمان بهزیستی به مسائل این‌چنینی است که هیچ‌گاه آمارهای جمعیتی را برای برنامه‌ریزی‌های آتی خود به‌درستی محاسبه نکرده است. اما آنچه که در ارتباط با زوجین نابینا و کم‌بینا مسلم است، با وجود گروه‌ها و کانال‌هایی که نابینایان برای پرسش‌وپاسخ و نیازهای خودشان در فضای مجازی ایجاد کرده‌اند، گویای آن است که روزبه‌روز تعداد این ازدواج‌ها روبه‌افزایش است؛ لذا راه‌اندازی یک کمیته تخصصی برای این قشر امری ضروری به نظر می‌رسد. این کمیته از تیرماه با مدیریت اعظم چلوی در انجمن نابینایان ایران آغاز به فعالیت کرده است.

به یمن پیشرفت تکنولوژی، مشکلات زندگی زوجین نابینا و کم‌بینا در دنیای امروز اگرچه بسیار کاهش یافته است و افراد بیشتری به ازدواج با یک هم‌نوع گرایش پیدا می‌کنند؛ اما، بسیاری از چالش‌ها و معضلات این قشر همچنان به قوت خود باقی است. به همین بهانه، در این یادداشت به ضرورت تشکیل یک کمیته اختصاصی برای خانواده‌هایی که یکی از زوجین یا هر دو آسیب بینایی دارند، امکانات خاص برای آن‌ها و فرزندان‌شان و نقش نهادهای بالادستی در این ارتباط اشاره شده است.

اهداف تشکیل کمیته و ارائه امکانات ویژه به

خانواده‌های نابینا و کم‌بینا

در این طرح، تمرکز بر روی خانواده‌هایی است که یکی از زوجین یا هر دو با آسیب بینایی مواجه هستند. توجه ویژه به مادران نابینا و کم‌بینا و در گام بعدی خانواده‌هایی که فرزند با آسیب بینایی دارند، از جمله گروه‌هایی هستند که کمیته ایجاد شده در انجمن نابینایان ایران برنامه‌های ویژه‌ای برای آن‌ها دارد. مهم‌ترین امر در این ارتباط، آموزش است؛ آموزش مهارت‌های فردی و زندگی بسیار حائز اهمیت است. در همین ارتباط، دوره‌های آموزشی اختصاصی برگزار خواهد شد و با مراکز مشاوره تفاهم‌نامه‌هایی منعقد می‌گردد تا هزینه‌های مربوط به مشاوره از سوی روان‌شناسان برای اعضای تحت پوشش انجمن کاهش یابد. همچنین



راه‌اندازی کمیته خانواده‌های با آسیب بینایی

در انجمن نابینایان از تیرماه

اولین گام شناسایی مشکلات هر قشری شناسایی آن جامعه و میزان برآورد دقیق از جمعیت آن‌ها است. اما با این وجود، هیچ‌گونه آماری از تعداد زوجین نابینا و کم‌بینا در کشور در دسترس نیست. فقدان آمارهای مشخص در هر سطحی در نظام جمهوری اسلامی ایران به چشم

بسیاری از روان‌شناسان کودک و نوجوان، پکیج‌های آموزشی دارند که به صورت آنلاین در اختیار خانواده‌ها قرار می‌دهند. چنین آموزش‌هایی را می‌توان به صورت اختصاصی برای این قشر با استفاده از متخصصان امر تولید کرد و با قیمت مناسب در اختیار خانواده‌ها قرار داد. برگزاری دوره‌های فرزندپروری با وجود آسیب بینایی برای والدین، یکی دیگر از اهداف تشکیل کمیته خانواده در انجمن نابینایان ایران است. بسیاری از خانواده‌هایی که فرزند آن‌ها با آسیب بینایی متولد می‌شوند، در ابتدا سردرگم بوده و دچار بحران‌های روحی و روانی می‌شوند. در حال حاضر هیچ سازمانی از جمله بهزیستی به این قشر از بدو تولد خدماتی ارائه نمی‌کنند. یکی دیگر از اهداف تشکیل این کمیته، ارائه خدمات روانکاو به این دست خانواده‌ها است که فرزند خود را از بدو تولد تا زمان ورود به مدرسه چگونه تربیت کنند.

توجه به مسائل تفریحی و سرگرمی

نمی‌توانند فرزند خود را به پارک ببرند. چرا که ممکن است مورد آدم‌ربایی قرار گیرند یا آسیبی به آن‌ها برسد. با توجه به اینکه در بسیاری از موارد خانواده‌هایشان شرایط همراهی با آن‌ها را ندارند و یا نمی‌خواهند استقلال آن‌ها زیر سؤال برود، بیشتر اوقات خود را در خانه می‌گذرانند. در صورتی که کودکان این مادر یا پدران نابینا مانند سایر کودکان نیازمند بازی و تفریح در پارک‌ها یا سایر محیط‌های تفریحی هستند. یکی دیگر از اقدامات این کمیته که به‌مرور زمان اجرایی خواهد شد، امضای تفاهم‌نامه با برخی از شهرهای بازی‌ها و مراکز تفریحی ویژه کودکان است تا خدمات خود را برای نابینایان نیز مناسب‌سازی کنند. همچنین به پرسنل این مراکز آموزش داده خواهد شد که اگر زوجین نابینا فرزند خود را به این مرکز آوردند، چگونه از فرزند آن‌ها مراقبت کنند و در این راه خانواده‌ها را یاری دهند تا امنیت روانی آن‌ها حفظ شود. برگزاری اردوها و دوره‌های اختصاصی برای مادران نابینا و خانواده‌ها یکی دیگر از برنامه‌های مدنظر کمیته خانواده در انجمن نابینایان ایران است؛ به‌گونه‌ای که برنامه‌های یک‌روزه در یکی از پارک‌ها یا مراکز تفریحی با حضور مادران نابینا و فرزندانشان برگزار خواهد شد تا با بهره‌گیری از افراد داوطلب فرزندان آن‌ها به راحتی بتوانند لذت پارک رفتن را بچشند و مادران تجربه‌های خود را با هم‌نوعانشان به اشتراک بگذارند. در واقع، اگر شرایط وجود یک فضای امن برای خانواده‌های با آسیب بینایی فراهم شود، هم پدر و مادرها می‌توانند با یکدیگر در ارتباط باشند و هم فرزندان آن‌ها می‌توانند با هم بازی کنند و ساعات و لحظات خوشی را در کنار هم رقم بزنند.

بعد از بُعد آموزش، یکی دیگر از مهم‌ترین مسائلی که برای این دست از خانواده‌ها باید به آن توجه شود، مسائل مربوط به تفریح و سرگرمی آن‌ها و فرزندانشان است. بسیاری از مادران نابینا این دغدغه را دارند که به‌تنهایی



برای این دست از خانواده‌ها باید به آن توجه شود، مسائل مربوط به تفریح و سرگرمی آن‌ها و فرزندانشان است. بسیاری از مادران نابینا این دغدغه را دارند که به‌تنهایی

نگاهی به نقش نهادهای مرتبط

واقعیت آن است که هیچ کدام از سازمان‌های مرتبط با نابینایان و سمن‌های این قشر تا کنون توجه دقیقی به بعد خانواده نداشته‌اند. بهزیستی به‌عنوان مهم‌ترین سازمان تخصصی برای معلولان به‌ندرت توانسته وظایف مربوط به امور مددجویی را انجام دهد و اگر تسهیلاتی به خانواده‌ها داده، عمدتاً از منظر تسهیلات مالی است. این در حالی است که بسیاری از مشکلات این قشر فراتر از مسائل مادی است. سازمان آموزش و پرورش استثنایی که یکی از مهم‌ترین نهادهای تعلیم و تربیت است، هیچ‌گونه دوره‌ای را برای خانواده‌های این قشر برگزار نمی‌کند. سایر نهادها نیز به سهم خود وظایفی دارند. برای مثال، بسیاری از مراکز تفریحی در کشور، زیر نظر شهرداری‌ها است. شهرداری‌ها مکلف هستند تسهیلات ویژه‌ای را در اختیار خانواده‌های نابینا و کم‌بینا قرار دهند تا هزینه‌های بالایی که این روزها مراکز تفریحی دارند، از سبد خانواده‌های کم‌برخوردار حذف نشود.

مخلص کلام آنکه انجمن نابینایان ایران با راه‌اندازی کمیته خانواده در نظر دارد شرایط بهتری را برای زوجین و مادران نابینا رقم بزند. از همه دلسوزانی که در این راه می‌توانند به انجمن و مدیریت این کمیته کمک کنند، تقاضا می‌شود با انجمن نابینایان ایران تماس گرفته و ما را در این راه یاری کنند تا تمامی اهداف ترسیم شده در بالا در سال جاری محقق شود.

به امید آن روز...



یکی دیگر از اقداماتی که در کمیته خانواده پیگیری خواهد شد، تهیه کلیپ و مستندهایی از زندگی زوجین نابینا و پخش آن در فضای مجازی است. با این اقدام، می‌توان افراد جامعه را با زندگی خانواده‌های نابینا و کم‌بینا آشنا کرد. بسیاری از مادران نابینا اذعان دارند افراد جامعه آشنایی کمی نسبت به زندگی آن‌ها دارند و نزدیکان و همسایگان، پرسش‌های نامربوط می‌پرسند و به آن‌ها ترحم می‌کنند. واقعیت آن است که رسانه‌ها کمتر به این مقوله پرداخته‌اند و بسیاری از مردم باور نمی‌کنند که زوجین نابینای مطلق هم می‌توانند به مدد تکنولوژی و استقلال فردی مانند سایر مردم زندگی کنند، بچه‌دار شوند و زندگی روزمره خود را مدیریت کنند.

به شرایط خاصی که کشور با آن مواجه شد تهیه گردید و در اختیار اعضای تحت پوشش انجمن قرار گرفت.



رصد دقیق ارسال آثار به جشنواره کاما

در پنجمین جلسه شورای سیاست گذاری جشنواره کاما، بیشتر نحوه ارسال آثار کیفیت آن ها و چالش های پیش روی شرکت کنندگان را مورد ارزیابی قرار دادیم تا درک کنیم در ماه اول، میزان مشارکت جشنواره چگونه بوده است. یادآوری می کنم که برای شرکت در جشنواره کاما بر اساس ضوابط مندرج در فراخوان و پوستر جشنواره می توانید تا پایان مرداد نسبت به ارسال آثار اقدام کنید. همچنین تأکید می کنم که داوری این دوره همچون دوره های قبل توسط داوران کتاب سال انجام می شود؛ بنابراین، فرصت مناسبی فراهم شده که استعداد و توانایی های خود را در امر تألیف کتب مختلف محک بزنید.

آغاز فرصت یک ماهه برای عضویت در

انجمن نابینایان ایران

همان‌طور که در ماه گذشته به اطلاع رساندیم، تقاضاهای فراوان برای عضویت در انجمن نابینایان ایران ما را بر آن داشت تا با نظر مثبت اعضای هیئت‌مدیره انجمن، فرصت یک‌ماهه‌ای را برای عضوگیری انجمن نابینایان از میان جامعه هدف تعریف کنیم؛ اما، به دلیل شرایط خاصی که کشور به شکل ناخواسته‌ای با آن درگیر شد و در ادامه، تعطیلات ایام

گزارش اقدامات انجمن نمایانان ایران

تیر ۱۴۰۴

همراهان گرامی! در ادامه گزارشی از اقدامات انجام شده در انجمن نابینایان ایران در تیرماه ۱۴۰۴ توسط آقای مهندس منصور شادکام قائم مقام انجمن نابینایان ایران به سمع و نظرتان خواهد رسید.

جا دارد تا در ابتدای این مطلب ضمن عرض سلام و احترام به شما خوانندگان محترم و آرزوی اوقاتی خوش برای شما، ایام عزاداری امام حسین علیه‌السلام را حضور یکایک شما عزیزان تسلیت عرض نمایم. امیدوارم که همه ما بتوانیم از پیروان واقعی آن حضرت باشیم و در همه ابعاد زندگی بتوانیم ایشان را به‌عنوان یک الگوی کامل رفتاری برای خود برگزینیم همچون همیشه مایلم تا از زحمات اعضای هیئت تحریریه ماهنامه نسل مانا تشکر و قدردانی کنم به جهت تلاش‌های فراوانی که این دوستان هر ماه متقبل می‌شوند و با وجود برخی شرایط حساس با جدیت پیگیر تهیه و تنظیم و چاپ و انتشار مطالب هر شماره از این ماهنامه هستند تا بدون حتی لحظه‌ای تأخیر این ماهنامه هر ماه به موقع منتشر شده و به دست مخاطبان و مشترکان برسد.

حمایت انجمن از اعضای تحت پوشش در

شرایط حساس

با وجود این که فلسفه تأسیس موسسه‌های مردم نهاد مطالبه‌گری در خصوص نیازهای جامعه هدف خود است؛ اما، در انجمن نابینایان ایران نیازهای جامعه سنجیده شده و با تعامل با خیرین سعی می‌کنیم در جهت رفع آن‌ها در حد توان گام‌هایی برداریم. از جمله این که در ماه گذشته با همراهی خیرین تعدادی سبد کالا با توجه

تمدید اعزام نایب‌نایان به مشهد در گروه‌های

نش‌نفره

همچنین در خصوص اعزام نایب‌نایان در گروه‌های شش نفره به شهر مشهد مقدس هم باید عرض کنم که این سفرها طبق برنامه و بر اساس ثبت‌نام‌های از پیش انجام شده در ماه‌های خرداد و تیر انجام شده و حتماً در ماه‌های مرداد و شهریور هم برنامه‌ریزی لازم برای اعزام افرادی که قبلاً ثبت نام کرده‌اند انجام خواهد شد؛ همچنان هم امکان ثبت نام برای رزرو این اقامتگاه‌ها جهت اعزام به شهر مشهد مقدس در ماه‌های دیگر سال برای اعضای انجمن فراهم است و علاقه‌مندان می‌توانند در تماس با دفتر انجمن نایب‌نایان ایران ضمن کسب اطلاعات لازم نسبت به ثبت نام اقدام نمایند.

گویاسازی دو کتاب تأثیرگذار در حوزه

نایب‌نایان

برای کلمات و جملات پایانی این مطلب هم، اجازه بفرمایید تا اشاره‌ای داشته باشم به اتفاق خوبی که در زمینه گویا شدن دو کتاب مهم رقم خورد. کتاب دائرةالمعارف نایب‌نایی و نایب‌نایان که مراحل ضبط و تبدیل به کتاب صوتی را سپری می‌کند و کتاب تجربه‌گزاری دستاوردهای مدیریتی در جامعه نایب‌نایان که مراحل ضبط و تبدیل به کتاب صوتی را به پایان رسانده و حتماً هر دو کتاب به شکل گویا در اختیار کتابخانه‌های مختلف به خصوص کتابخانه‌های گویای انجمن نایب‌نایان قرار خواهد گرفت تا دوستان نایب‌نایان بتوانند به راحتی این دو کتاب را مطالعه کنند.

امیدواریم توفیق داشته باشیم که در ماه‌های آینده با انجام فعالیت‌های مهم‌تر و سودمندتر دست پرتری در ارائه این گزارش به شما مخاطبان عزیز داشته باشیم و مهم‌تر آن که بتوانیم گام‌های مهمی در جهت انجام وظیفه در قبال جامعه هدف خود برداریم.

تاسوعا و عاشورای حسینی، زمان عضوگیری دچار تأخیر ناخواسته‌ای شد. بر این اساس، نایب‌نایانی که مایل‌اند به عضویت انجمن نایب‌نایان ایران در آیند، از تاریخ ۱۶ تیر به مدت یک ماه می‌توانند در تهران با ارسال نامه کتبی، درخواست عضویت از طریق پیام‌رسان‌های بله و ایتا به شماره: ۰۹۳۳۹۶۰۲۰۵۵ و در سایر شهرستان‌ها با هماهنگی با دفاتر نمایندگی انجمن در شهرهای مختلف، درخواست عضویت در انجمن را ارائه داده تا این درخواست‌ها پس از بررسی‌های اولیه در هیئت مدیره انجمن نایب‌نایان ایران وارد مرحله بعد یعنی دریافت مدارک لازم از سوی متقاضیان عضویت شود. نکته مهم آن که متقاضیان عضویت در انجمن نباید عضو انجمن دیگری باشند.

تحقق وعده اعزام نایب‌نایان به کربلا

خبر خوشی که ماه گذشته از همین تریبون مبنی بر ثبت نام برای اعزام ۴۸ تا ۵۰ نایب‌نای و کم‌بینای کربلا اولی به زیارت سرزمین کربلا اطلاع‌رسانی کردیم، با وجود نگرانی‌ها از شرایط خاص کشور و منطقه خوشبختانه به ثمر نشست و در همین لحظه که این مطلب از مقابل چشمان و گوش‌های شما مخاطبان می‌گذرد، یک کاروان متشکل از ۴۸ نایب‌نای کربلا اولی با همکاری خیر محترم و تلاش‌های انجمن نایب‌نایان ایران برای زیارت عازم سرزمین کربلا شدند که حتما نحوه اعزام و چگونگی این سفر در ماه آینده اطلاع‌رسانی خواهد شد.





پیشخوان: مروری بر یادگست‌ها و

نشریات انگلیسی‌زبان ویژه افراد با

آسیب بینایی

علی پنجه‌ای

در شماره کنونی پیشخوان، مطالبی درباره تمرین تیراندازی با تفنگ برای نابینایان، یک دستگاه کمکی جدید برای جهت‌یابی و حرکت و سفرهای دسترسی‌پذیر می‌خوانید. همچنین یک بازی دسترسی‌پذیر معرفی شده است.

شلیک با اعتماد: یک شرکت آمریکایی اکنون

تیراندازی را به نابینایان آموزش می‌دهد

در دنیایی که اغلب نابینایان از حضور در موقعیت‌های پرخطر محروم می‌شوند، شرکت «تروبل دیفنس» در ایالت ویرجینیای شمالی آمریکا، تعریفی نو از توانمندسازی ارائه داده است. این شرکت که توسط «دی پارکر»، یکی از کهنه سربازان ارتش، و همسرش «شینا پارکر» بنیان‌گذاری شده، با رویکردی فراگیر و حرفه‌ای، دوره‌هایی جامع در زمینه دفاع شخصی و ایمنی سلاح گرم ارائه می‌دهد. اما آنچه این مجموعه را متمایز می‌کند، ارائه آموزش تیراندازی به نابینایان و کم‌بینایان است. «کریستین گرمسن» درباره این فعالیت مقاله‌ای را در نشریه بریل مانیتور منتشر کرده است.

داستان از یک درخواست ساده اما جسورانه آغاز شد. یکی از اعضای فدراسیون ملی نابینایان در تماسی با تروبل دیفنس از آن‌ها درباره برگزاری یک کلاس ایمنی و تیراندازی برای گروهی از افراد نابینا و کم‌بینا سؤال کرد. درحالی‌که چنین درخواستی می‌توانست با تردید یا نگرانی مواجه شود، پاسخ شینا پارکر فوری و مشتاقانه بود: "باعث افتخار ماست که به شما آموزش دهیم."

این جمله کوتاه، سرآغاز تجربه‌ای فوق‌العاده شد و ۹ نفر از نابینایان در یک کلاس جامع ایمنی و تیراندازی عملی شرکت کردند. این دوره تنها به آموزش تئوری با سلاح‌های تمرینی محدود نشد؛ شرکت‌کنندگان این فرصت را یافتند تا در میدان تیر واقعی، با تفنگ‌های دستی کالیبر ۲۲ و ۹ میلی‌متری تیراندازی کنند.

مربیان تروبل دیفنس، این دوره را با همان استانداردهای دقیقی که برای هر کارآموز دیگری به کار می‌برند برگزار کردند. هیچ‌گونه ترحم یا نگرش متفاوتی در کار نبود؛ تنها آموزشی حرفه‌ای که با درنظرگرفتن نیازهای دسترسی‌پذیری، بدون کاستن از سطح انتظارات، ارائه می‌شد.

کلاس با مرور چهار قانون جهانی ایمنی سلاح آغاز شد و شرکت‌کنندگان با یک تپانچه تمرینی بی‌خطر، اجزای



کلمه ان‌اوای مخفف مسیریابی، موانع و هوش مصنوعی است. این دستگاه یک ابزار حرکتی پوشیدنی است که روی شانه‌ها قرار می‌گیرد و از یک دوربین پیشرفته در سمت چپ، یک پنل کنترل در سمت راست و یک بسته باتری در پشت گردن تشکیل شده است. طراحان ان‌اوای تأکید دارند که این دستگاه یک ابزار کمکی ثانویه است؛ یک همراه هوشمند که در کنار ابزارهای اصلی مانند عصای سفید، لایه‌ای جدید از اطلاعات را به کاربر ارائه کرده و درک او از محیط را غنی‌تر می‌سازد. عملکرد این دستگاه بر پایه سه قابلیت قدرتمند بنا شده است که هر یک به‌تنهایی چالش بزرگی را برای افراد نابینا حل می‌کند.

۱. مسیریابی دقیق

بخش مسیریابی به کاربر این امکان را می‌دهد که تا ۱۰ مقصد موردعلاقه خود را در اپلیکیشن همراه آن ذخیره کند. پس از انتخاب مقصد، دستگاه از طریق دستورات صوتی واضح و دقیق، او را راهنمایی می‌کند. این راهنمایی‌ها فراتر از یک جی‌پی‌اس معمولی است؛ برای مثال، علاوه بر گفتن "۱۰۰ متر جلوتر به چپ بپیچید"، دستگاه اطلاعات محیطی مانند نام خیابان و نقاط محبوب اطراف را نیز ارائه می‌دهد.

۲. تشخیص موانع

سیستم تشخیص موانع با استفاده از مجموعه‌ای از دوربین‌ها که به جلو، چپ و راست دید دارند، محیط را اسکن می‌کند. این دستگاه با بهره‌گیری از صدای سه‌بعدی، کاربر را از وجود موانع آگاه می‌سازد. کاربر

مختلف سلاح مانند گلنگدن، خشاب و ماشه را با لامسه شناسایی کردند. سپس، در میدان تیر، هر کارآموز به همراه یک مربی، در خطوط مجزا قرار گرفت و نحوه ایستادن، گرفتن سلاح و هدف‌گیری را آموخت. مربیان با قراردادن هدف در سطح چشم و راهنمایی لمسی، به آن‌ها کمک کردند تا با دقت شگفت‌انگیزی شلیک کنند. در پایان، هر فرد این فرصت را داشت تا با لمس کردن محل اصابت گلوله‌ها روی سیبل، از عملکرد خود آگاه شود.

شرکت تروبل دیفنس با نادیده گرفتن ترس‌ها و پیش‌داوری‌های رایج، در وبسایت خود، «آموزش تطبیقی تیراندازی برای نابینایان و کم‌بینایان» را به‌عنوان یکی از خدمات رسمی خود اضافه کرده است. اگرچه رفتار منصفانه در هیچ نقطه‌ای از دنیا نباید نیازمند ستودن باشد؛ زمانی که نمونه چنین اتفاق‌هایی در دنیا بسیار کم است، باید از وجود آن‌ها قدردانی کرد.

همراهی هوشمند در مسیریابی: آشنایی با

دستگاه پوشیدنی ان‌اوای

در دنیای فناوری‌های تسهیلگر زندگی افراد نابینا و کم‌بینا، استقلال در رفت‌وآمد و درک عمیق‌تر از محیط اطراف همواره یکی از بزرگ‌ترین اهداف بوده است. دستگاه پوشیدنی «ان‌اوای» یکی از جدیدترین تلاش‌ها در این زمینه است که با ترکیب سه قابلیت کلیدی، تجربه‌ای نوین از مسیریابی مستقل را ارائه می‌دهد. یکی از جدیدترین قسمت‌های پادکست «آران‌آی بی» به معرفی این دستگاه پرداخته است.

نابینایان تأسیس شده است. فلسفه اصلی سیبل هالیدیز این باور است که هر فردی، صرف‌نظر از توانایی‌هایش، باید فرصت تجربه دنیا با تمام شگفتی‌هایش را داشته باشد.

یکی از نوآورانه‌ترین جنبه‌های خدمات سیبل هالیدیز، استفاده از راهنمایان بینای محلی در هر مقصد است. این راهنمایان که به‌صورت تخصصی برای همراهی افراد نابینا آموزش دیده‌اند، روزانه بین ۱۰ تا ۱۲ ساعت همراه مسافران هستند. آن‌ها نه تنها در مسیریابی و اطمینان از ایمنی کمک می‌کنند، بلکه با دانش عمیقی که از فرهنگ، تاریخ و «رازهای محلی» دارند، تجربه‌ای اصیل و منحصر به فرد خلق می‌کنند. این رویکرد باعث می‌شود مسافران احساس نکنند که تنها یک توریست هستند، بلکه گویی در حال گشت‌وگذار در شهر به همراه یک دوست محلی‌اند.

دامنه مقاصد سیبل هالیدیز بسیار گسترده و متنوع است. از سواحل آفتابی و تاریخ غنی ایتالیا (سیسیل، رم، ناپل) و اسکاتلند گرفته تا ماجراجویی‌های هیجان‌انگیز در تایلند، ویتنام، کامبوج و حتی یک سفری به یادماندنی در آفریقا؛ برای هر سلیقه‌ای گزینه‌ای وجود دارد. یکی از شگفت‌انگیزترین سفرهای آن‌ها، بازدید از «جزایر گالاپاگوس» است؛ تجربه‌ای که برای بسیاری از افراد، حتی افراد بینا، یک رؤیای دور از دسترس به نظر می‌رسد. لوسی، یکی از اعضای تیم سیبل هالیدیز که خود نیز کم‌بیناست، درباره سفر اولش با این شرکت می‌گوید: «می‌خواستم حس سفر مستقل و بدون اتکا به خانواده را تجربه کنم، اما درعین حال بدانم که از حمایت لازم برخوردارم.» این همان احساسی است که بسیاری از مشتریان پس از بازگشت از سفر بیان می‌کنند.

همچنین می‌تواند دامنه تشخیص موانع را بر اساس نیاز خود (مثلاً ۱، ۲ یا ۴ متر) تنظیم کند.

۳. هوش مصنوعی و توصیف صحنه

شاید بتوان گفت انقلابی‌ترین بخش ان‌او‌ای، هوش مصنوعی آن است؛ این دستگاه با استفاده از بینایی کامپیوتری، می‌تواند محیط اطراف را برای کاربر توصیف کند. تصور کنید وارد یک کافه شلوغ می‌شوید؛ ان‌او‌ای می‌تواند با اسکن محیط، یک صندلی خالی را برای شما پیدا کند. این هوش مصنوعی همچنین می‌تواند مسیر پیش رو را تحلیل کرده و به شما بگوید که آیا مسیر برای عبور امن و باز است یا خیر. این سطح از درک محیطی، شکاف اطلاعاتی بزرگی را که افراد نابینا با آن مواجه هستند، پر می‌کند.

البته این فناوری محدودیت‌هایی نیز دارد. به دلیل اتکا به دوربین، استفاده از ان‌او‌ای در باران بسیار شدید توصیه نمی‌شود، زیرا قطرات آب دید دوربین را مختل می‌سازند. همچنین، قیمت ۴۰۰۰ پوندی این دستگاه ممکن است بسیاری را از خرید آن منصرف کند.

کشف دنیا بدون مرز: شرکت «سیبل هالیدیز» شما را به سفرهایی کاملاً دسترسی‌پذیر می‌برد

تصور کنید که همراه خانواده یا به تنهایی به یک سفر رفته‌اید و با مسائلی روبرو شده‌اید که این تجربه شیرین را به کام شما تلخ کرده است. مطمئناً برایتان پیش آمده که با خود فکر کنید دوست دارید سفر را دقیقاً همان‌طور که یک نابینا نیاز دارد تجربه کنید. اکنون، یک شرکت پیش‌گام به نام «سیبل هالیدیز» با ارائه سفرهایی کاملاً دسترسی‌پذیر و حمایت‌شده، این امکان را فراهم کرده است. این شرکت غیرانتفاعی با هدف فراهم کردن تعطیلاتی امن، الهام‌بخش و مستقل برای جامعه

را دریافت کنید. این پاداش‌ها شامل طلا، آیتم‌های جادویی، لباس و سلاح‌هایی است که به تقویت ویژگی‌های شخصیت شما (مانند قدرت، هوش و کاریزما) کمک می‌کنند.

تعهد توسعه‌دهندگان به دسترسی‌پذیری در تمام جنبه‌های بازی مشهود است. سرزمین لیویا، نه تنها با صفحه‌خوان‌های موبایل کاملاً سازگار است، بلکه امکانات گسترده‌ای را برای افراد کم‌بینا نیز فراهم کرده است. بازیکنان می‌توانند اندازه متن را به دلخواه بزرگ کنند و از حالت کنتراست بالا بهره ببرند. طراحی رابط کاربری به گونه‌ای است که حتی با بزرگ‌ترین اندازه‌های فونت، هیچ‌یک از المان‌های گرافیکی یا دکمه‌ها از کادر خارج نمی‌شوند؛ مشکلی که در بسیاری از اپلیکیشن‌ها رایج است.

در بخش تنظیمات، یک قسمت کامل به نام «دسترسی‌پذیری» وجود دارد که به بازیکنان اجازه می‌دهد بازخورد لرزشی و نکات آموزشی را فعال یا غیرفعال کنند. علاوه بر این، بازی دارای یک بخش اجتماعی به نام «کمپ‌فایر» است که در آن، بازیکنان می‌توانند با یکدیگر گفت‌وگو کرده و دستاوردهایشان را به اشتراک بگذارند.

سرزمین لیویا با طراحی هوشمندانه و تعهد عمیق به فراگیری جایگاه خود را به عنوان یک بازی سرگرم‌کننده و درعین‌حال کاملاً دسترس‌پذیر برای همه ثابت کرده است. نصب این بازی رایگان است، اما برای انجام تمام مراحل باید از پرداخت درون برنامه‌ای استفاده کنید. می‌توانید سرزمین لیویا را از [اپ‌استور](#) برای آی‌پد و آیفون دریافت کنید.

آن‌ها نه تنها با خاطرات خوش، بلکه با اعتمادبه‌نفس و استقلالی تازه به خانه بازمی‌گردند. سیبل هالیدی چیزی بیش از یک آژانس مسافرتی است و نشان می‌دهد که با رویکردی درست و حمایت حرفه‌ای، هیچ محدودیتی برای کشف دنیا وجود ندارد.

سرزمین لیویا: تجربه‌ای همه‌جانبه و دسترس‌پذیر در دنیای بازی‌های موبایل

دنیای بازی‌های موبایل عرصه‌ای است که اغلب در آن دسترسی‌پذیری برای افراد نابینا و کم‌بینا نادیده گرفته می‌شود. اما یک عنوان جدید به نام «سرزمین لیویا» که توسط استودیوی «اسپلیت اتم لیز» برای سیستم‌عامل «آی‌اواس» ساخته شده، بر خلاف این رویه عمل کرده است. این بازی نقش‌آفرینی که به عنوان یکی از دسترس‌پذیرترین بازی‌های موبایل موجود شناخته می‌شود، نه تنها از سوی جامعه نابینایان با استقبال گسترده‌ای مواجه شده، بلکه توانسته نامزد دریافت جایزه معتبر «اپل دیزاین» در سال ۲۰۲۵ شود. کانال یوتیوب «بلایند لایف» در جدیدترین ویدئو منتشر شده به معرفی و آزمایش این بازی پرداخته است.

سرزمین لیویا یک بازی ماجراجویی کلاسیک است که در آن بازیکن در یک دنیای پهناور به گشت‌وگذار می‌پردازد، مأموریت‌ها را تکمیل می‌کند و شخصیت خود را ارتقا می‌دهد. اما نکته منحصر به فرد آن، مکانیسم مبتنی بر زمان واقعی است. به این معنا که سفر از یک نقطه به نقطه دیگر یا انجام یک مأموریت، مدت‌زمان مشخصی در دنیای واقعی به طول می‌انجامد. شما می‌توانید یک مأموریت را آغاز کنید، از بازی خارج شوید و پس از گذشت زمان مورد نیاز، بازگردید تا پاداش خود

آموزش شغلی برای کودکان با آسیب

بینایی

بخش ۲:

مخاطبین گرامی، در بخش اول این جستار که ماه پیش در همین ماهنامه منتشر گردید، دکتر ولف ضمن ارائه یک مقدمه پیرامون اهمیت آموزش شغلی برای کودکان با آسیب بینایی، شروع این آموزش‌ها در سنین پایین را کلید موفقیت شغلی آنها در آینده می‌دانست.

در بخش دوم، این بحث را با واکاوی آگاهی شغلی و بررسی فراهم ساختن رویاپردازی در زمینه شغلی پی می‌گیریم.

۳: آگاهی شغلی

ولف: من در ارتباط با آموزش‌های شغلی حتی به کودکان دبستانی و کوچک‌تر می‌اندیشم. صادقانه بگویم که در مرحله‌ای از مدل پرورش شغلی هستند که آن را تحت عنوان آگاهی شغلی طبقه‌بندی می‌کنم و اگر بخواهید که در مورد اشتغال و کمک به خانواده و جامعه چیزی یاد بگیرند، این زمان یک فرصت طلایی محسوب می‌شود.

و دقیقاً اینجاست که از طریق انجام امور مربوط به خانه و تکالیف مدرسه، مهارت‌های موردنیاز را در آنها پرورش می‌دهیم. ما مواردی از قبیل، مهارت‌های سازماندهی و کار با ابزارهای ساده را به آنها آموزش می‌دهیم. اینجاست که یاد می‌گیرند با قیچی برش بزنند، از منگنه و ابزارهای دستی اولیه مانند چکش و پیچ‌گوشی استفاده نمایند.

همه اینها در صورتی اتفاق می‌افتد که تحت عنوان آگاهی شغلی و به‌درستی، در سن پایین و در دوره ابتدایی به آنها آموزش داده شود. این همان جایی است که می‌توانیم مجموعه‌ای از انتخاب‌هایی را که در محیط وجود دارد به کودکان، به‌ویژه کودکان نابینا آموزش دهیم. به باور من باید بپذیریم که کودکان نابینا نمی‌توانند ببینند و ندیدن کودکان نابینا به این معنی است که آنها نمی‌توانند از پنجره خانه‌ها و مدارس خود به بیرون نگاه کنند، مشاغل را ببینند، افراد مشغول به کار را مشاهده کنند که دقیقاً چه کاری را دارند انجام می‌دهند و در حقیقت دانسته‌های آنها در مورد مشاغل، به یادگیری‌هایی محدود می‌شود که از افراد دیگر مانند: والدین، اطرافیان نزدیک، معلمان، مددکاران اجتماعی، دوستان نابینا و دنیایی که در آن زندگی می‌کنند، درمانگران و غیره، کسب کرده‌اند.

اما واقعاً کودکان نابینا به جز آنچه که در کتاب‌ها خوانده‌اند که مثلاً کارگر یک کلاه ایمنی را بر سر می‌گذارد و یک چرخ یا فرغون سنگین را حمل می‌کند، در مورد یک کارگر ساختمانی چه می‌دانند؟

و آیا این کودکان می‌دانند که یک محیط کار چقدر کثیف است؟ آیا در مورد چکمه‌های پنجه فولادی چیزی می‌دانند؟ آیا وزن یک چکش را درک می‌کنند؟ آیا تجربه آن را داشته‌اند که هنگام کار با این ابزار چه ارتعاشی به فرد وارد می‌شود؟

نه؛ چون نمی‌توانند آن را ببینند. مخصوصاً از دور. ممکن است صدایی را بشنوند که بلند و گیج‌کننده به نظر برسد. ممکن است کودک نابینا در مورد یک ابزار کار چیزی را مطالعه کرده باشد، و اگر قادر نباشد این وسیله

۴: فراهم ساختن فضایی برای رویاپردازی

ولف: بخشی از مسئله‌ای که در آموزش شغلی یا پرورش مهارت‌های شغلی با آن مواجه هستیم، این واقعیت است که بسیاری از بزرگسالان مانند والدین و معلمان بدون سوءنیت خاصی، مرتب به بچه‌ها می‌گویند شما نمی‌توانید این کار یا آن فعالیت را انجام دهید. شما نمی‌توانید در آینده فلان شغل را انجام دهید. تصور می‌کنند با ارائه بازخوردهای واقعی به آنها کمکی کرده و برای آنها دلسوزی می‌کنند.

و آنچه من با شما در میان می‌گذارم این است که این یک اشتباه بزرگ است. ما این کار را با کودکان بینا انجام نمی‌دهیم. چرا با کودکان نابینا چنین کنیم؟

ما باید به کودکان نابینا اجازه دهیم که در رؤیای خود به یک بالرین تبدیل شوند بدون اینکه نگران این باشیم که کار خود را در صحنه به درستی انجام می‌دهند. ما باید اجازه دهیم کودکان نابینا در دنیای آرزوهای خود به یک خلبان یا آتش‌نشان تبدیل شوند و نگران این نکته نباشند که آیا می‌توانند از ساختمان در حال سوختن خارج شوند. شاید هرگز شرایطی به وجود نیاید که آنها روزی خلبان یا آتش‌نشان شوند. پس اجازه دهیم که از دنیای کودکی خود و رویاپردازی آن لذت ببرند.

وقتی شما در مرحله آگاهی شغلی هستید و زمانی که بچه‌ها کوچک هستند، لازم نیست به دنبال دنیای واقعی باشیم. چون باید در این هنگام از طریق رویاپردازی، به دنبال یادگیری و کشف زمینه‌های مختلف شغلی باشید.

دغدغه اصلی مرتبط با مسائل شغلی مربوط به مرحله بعدی مدل توسعه شغلی است که فکر می‌کنم در دوران راهنمایی شروع می‌شود که به آن کاوش شغلی

را لمس کند، چگونه می‌تواند از آن درک لازم را کسب نماید؟

توصیف یک صحنه: دختر نابینایی را تصور کنید که در کابین جلو یک لودر نشسته است و در محل یک پروژه ساخت‌وساز حضور دارد. اپراتور لودر در نزدیکی کابین ایستاده است و دختر را تشویق می‌کند تا دستش را دراز کند و دستگیره‌ها و اهرم‌های مختلفی که ماشین را کنترل می‌کنند، بررسی کند.



ولف: به اعتقاد من، اشتباهی که ما مرتکب می‌شویم، این است که در دوران ابتدایی و حتی پایین‌تر، در مورد آگاهی شغلی، به کودکان نابینا و کم‌بینا آن‌قدر آموزش نمی‌دهیم که بتوانند نیازهای خود را تأمین نمایند. مهارت‌های ظریفی را که بتوانند با استفاده از آنها هنگام کار با دیگران تعامل سازنده‌ای داشته باشند، به این کودکان یاد نمی‌دهیم. تشویقشان نمی‌کنیم و به آنها آموزش نمی‌دهیم که چگونه با دیگران بازی کنند.

آنها در مورد فرصت‌های شغلی مختلف مرتبط با مشاغل چیزی نمی‌آموزند. چرا که این کودکان در حوزه اجتماعی فقط با متخصصان خدمات اجتماعی و والدین خویش در ارتباط بوده‌اند و این وضعیت خیلی سخت است.



ولف: کودک همیشه به من می‌گوید، این کار هر چه که باشد، من نمی‌توانم آن را انجام دهم. چون آن قدر بینایی ندارم که یکی را سوار کرده و رانندگی کنم، از فواصل دور ببینم و از ساختمان در حال سوختن فرار کنم. در آن زمان من به آنها می‌گویم بیایید برخی از مشاغل مرتبط را با همدیگر بررسی کنیم، چون معلوم است که شما علاقه‌مند هستید. پس بیایید بیشتر کاوش کنیم.

مرحله دوم مدل توسعه شغلی به ما این امکان را می‌دهد که آن ایده‌های اولیه، تخیلات و رؤیایها را در نظر بگیریم و به کودکان کمک کنیم تا آنها را کنار هم بگذارند. چه چیزی واقعی است و چه چیزی واقعی نیست؟ تفاوت واقع‌بینانه و غیرواقع‌بینانه چیست؟ و چگونه می‌توانیم گام به مرحله بعدی مدل توسعه شغلی بگذاریم؟

ادامه دارد.

برگرفته از سایت رسمی مدرسه پرکینز آمریکا

صلاح‌الدین محمدی

تیرماه ۱۴۰۴

می‌گویند و درست به همین دلیل است که من هرگز به یک کودک یا بزرگسال نمی‌گویم شما نمی‌توانید.

من یک مشاور هستم و حتی اگر کار غیرممکنی باشد، آنچه من می‌گویم این است که چه ایده جالبی است. چرا آن را بررسی نمی‌کنید؟ در مورد این کار بیشتر برایم بگو، در مورد آن بیشتر بررسی کن، در مورد آن منبعی مطالعه کن و یا به دیدن افرادی برو که این شغل را انجام می‌دهند، در این مورد با آنها گفتگو کن، و سعی کن بفهمی که برای انجام آن چه چیزی لازم است؟ چه چیزی باید یادگیری؟ چه شخصیت و شرایطی باید داشته باشی؟ چه علایقی باید داشته باشی؟ برای انجام این کار، باید واجد چه توانایی‌هایی باشی؟ ارزش و اهمیت این کارگران در چیست؟ آیا این شغل با شما تناسبی دارد؟ آیا برای شما مناسب است؟ بعد از اینکه پاسخ این سؤالات را پیدا کردید، اکنون وقت آن است که به این پرسش بزرگ پاسخ دهید. آیا این کار، شغل دلخواه شماست؟

آنچه را که در مورد آن مشاغل آموخته‌اید با آنچه قبلاً و در قسمت آگاهی شغلی در مورد خود کسب کرده‌اید، مقایسه کنید و اکنون بار دیگر به پرسش بزرگ پاسخ دهید و بگویید که این کار برای شما خوب است یا خیر؟

توصیف یک صحنه:

چند دختر و پسر نابینا را تصور کنید که کلاه پلاستیکی قرمز آتش‌نشانی را بر سر گذاشته‌اند. در این صحنه یک مأمور آتش‌نشان ضمن تشریح وظایف یک آتش‌نشان، می‌تواند به صورت عملی استفاده از شلنگ و نازل آتش‌نشانی را به آنها آموزش داده و اجازه دهد که از این وسایل استفاده نمایند.



فانوس همدلی: روایت جنگ از دریچه چشمان بانویی تاب‌آور

فاطمه جوادیان، کارشناس آموزش و پرورش استثنایی
گیلان

مواجهه با خبر جنگ: در جستجوی حقیقت، ورای شایعات

تصور کنید خبر جنگ را دریافت کنید، درحالی که دنیای اطرافتان را تنها از طریق صداها و اطلاعات منتقل شده تجربه می‌کنید. پریسا این لحظات را چنین توصیف می‌کند: «شبی که مهمان داشتیم، صداهایی از دور شنیده شد. صبح، مهمانمان خبر حمله اسرائیل را برایمان خواند. او بود که سریع‌تر از ما به اخبار دسترسی پیدا می‌کرد و ما را در جریان روند جنگ قرار می‌داد، تا زمانی که اینترنت به طور کامل از دسترس خارج شد.»

تشنه دانستن حقیقت، حتی اگر تلخ باشد، خصیصه‌ای است که پریسا را از بسیاری از افراد متمایز می‌کند. او معتقد است ناآگاهی و امیدواری واهی، در نهایت منجر به آسیب بیشتری خواهد شد. به همین دلیل، اخبار رسانه‌های داخلی را کافی نمی‌دانست و وقتی اینترنت قطع شد، بی‌وقفه تلاش کرد تا با کسانی که هنوز راهی برای دریافت اخبار دقیق‌تر داشتند، ارتباط برقرار کند. اینکه بدانی آسمان کشوری که در آن زندگی می‌کنی، دیگر امن نیست و هر لحظه ممکن است سقف خانه‌ای که تا امروز تو را از بلایای طبیعی حفظ کرده، با یک انفجار مهیب بر سرت آوار شود. این جملات، عمق نگرانی پریسا را از بی‌دفاعی و آسیب‌پذیری در برابر حملات احتمالی به‌خوبی نشان می‌دهد. نبود آژیر خطر،

همراهان عزیز! این شماره ستون زندگی نسل مانا را به روایت یکی از دوستان نابینا از دوره دوازده‌روزه جنگ اختصاص داده‌ایم. از دغدغه‌هایش، نگرانی‌هایش، امیدواری‌هایش.

وقتی صحبت از جنگ می‌شود، ذهن ناخودآگاه به سمت تصاویر آتش و دود و صدای انفجار می‌رود. اما برای کسانی که دنیایشان رنگ دیگری دارد، جنس نگرانی‌ها و چالش‌ها هم متفاوت می‌شود. به سراغ پریسا رفته‌ایم؛ بانویی نابینا که همراه همسر کم‌بینایش در یکی از شهرهای اطراف تهران زندگی می‌کند، تا از تجربه‌اش در مواجهه با خبر ناگوار جنگ بشنویم. روایتی که لایه‌های پنهان تاب‌آوری، مسئولیت‌پذیری و امید را در دل دشوارترین شرایط به تصویر می‌کشد.

پریسا، با وجود محدودیت بینایی، ارتباطی قوی با همسایگانش دارد؛ به‌ویژه همسایه مسن واحد کناری که او نیز از ضعف بینایی رنج می‌برد. این ارتباط، نه تنها یک هم‌نشینی ساده که ستونی از اعتماد و همدلی است که در لحظات بحران، ارزش واقعی خود را نشان می‌دهد.

با این حال، نگرانی او بیش از خودش، متوجه کسانی است که نسبت به آن‌ها احساس مسئولیت می‌کند. افرادی که به طرز فکر و راهکارهای او در کنترل شرایط موجود اعتماد کرده‌اند. پریسا، همان کسی است که می‌تواند مادر سالمند همسایه را آرام کند، برایش حرف بزند و شرایط را آن‌طور که صلاح می‌داند، توضیح دهد تا آرامش به خانه همسایه بازگردد. او شب‌هایی را به یاد می‌آورد که دست در دست مادر همسایه، کنار تختش، شب را به صبح رسانده است. این **همدلی و نقش رهبری پریسا در ایجاد آرامش**، ستودنی است.

درس‌هایی از گذشته: مقایسه جنگ امروز و

دیروز

پریسا، از **جنگ ایران و عراق** نیز یاد می‌کند. زمانی که صدای آژیر خطر از رادیو پخش می‌شد و خبر از یک حمله هوایی قریب‌الوقوع می‌داد. او معتقد است بستن اینترنت در بحران اخیر، مردم را بیشتر دچار ترس و وحشت کرد؛ چرا که در غیر این صورت می‌توانستند از آموزش‌های مختلف برای مدیریت وضعیت خود و اطرافیان‌شان بهره‌مند شوند. این دیدگاه، اهمیت دسترسی به اطلاعات و آموزش را در زمان بحران، به‌عنوان عامل کاهش‌دهنده اضطراب و ترس، برجسته می‌کند.

انعکاس جنگ در اقتصاد و جامعه: گرانی و

همدلی

جنگ، تنها به انفجار و ویرانی محدود نمی‌شود؛ آثار آن به سرعت در اقتصاد جامعه نیز خود را نشان می‌دهد. پریسا از **گرانی حیرت‌آوری** می‌گوید که در همین چند روز به وجود آمده بود. از صف‌های طولانی نان و

پناهگاه و آموزش‌های لازم برای مدیریت بحران، این حس بی‌دفاعی را تشدید می‌کند.

مسئولیت‌پذیری در دل بحران: پناهی برای

دیگران

لحظه‌ای که پریسا متوجه می‌شود کشورمان نیز بلافاصله حمله را آغاز کرده، نگرانی‌اش دوچندان می‌شود. او نه تنها نگران جان خود، بلکه نگران بازخورد تلافی‌جویانه دشمن است. در همین اثنا، بدون فوت وقت، یک **ساک اضطراری** می‌بندد. این اقدام، نشان‌دهنده دوراندیشی و آمادگی او برای مواجهه با بدترین سناریوهاست.

اما وقتی صحبت از امکانات خروج اضطراری می‌شود، پریسا از **محدودیت حرکتی** خود می‌گوید. ساختمانی که در آن ساکن هستند، تنها پله‌های پیچ‌درپیچ دارد و هیچ امکاناتی برای افراد با محدودیت‌های جسمی در نظر گرفته نشده است. این لحظه، خاطراتی را در دل پریسا زنده می‌کند: از روزگاری حرف می‌زند که پاهایش مشکلات لنفاوی نداشت و او می‌توانست به سرعت یک فرد بینا از پله‌ها پایین برود. این مقایسه، تلخی ناشی از محدودیت‌ها را در شرایط بحرانی بیش‌ازپیش نمایان می‌سازد.



می‌کند مطالعه را فراموش نکنند؛ به‌خصوص زمانی که درگیر فشارهای روانی شده‌اند. مطالعه، دریچه‌ای به‌سوی آرامش و دانش است که می‌تواند در دشوارترین لحظات، پناهگاه ذهن انسان باشد.

آشپزی نیز یکی دیگر از راههایی بود که پریسا برای مهار فشارهای ناشی از بحران جنگ به آن پناه می‌برد. **ورز دادن کوفته‌های تبریزی**، آن‌گونه که از یک آشپز زبردست انتظار می‌رود، نه‌تنها یک فعالیت روزمره که نوعی **درمانگری از طریق هنر و تمرکز** برای او بوده است. این فعالیت، به پریسا کمک می‌کند تا با تمرکز بر کاری که به آن علاقه دارد، از فضای پر از استرس جنگ فاصله بگیرد و آرامش را در آشپزخانه خود پیدا کند.

در فایل گفتگو، او به جزئیات بیشتری اشاره کرده است. در نهایت، روایت پریسا، تصویری از قدرت روحی و تاب‌آوری انسان در برابر نامایمات است. او با وجود محدودیت‌ها و در دل ترس و ناامنی، نه‌تنها تسلیم نمی‌شود، بلکه به پناهگاهی برای اطرافیانش تبدیل می‌شود. پریسا یادآور می‌شود که در هر شرایطی، با امید، آگاهی و همدلی می‌توان از روزهای سخت عبور کرد.

روزهایتان پر از شوق زندگی.

خریده‌های تحمیلی: «وقتی می‌خواستیم روغن بخریم، می‌گفتند باید همراه روغن، تن ماهی لادن را هم بخرید.» این اجبار در خرید، فشار اقتصادی بر مردم را بیش‌ازپیش نمایان می‌سازد.

اما در دل این دشواری‌ها، حس **همدلی و نوع‌دوستی** پریسا و خانواده‌اش، مثال‌زدنی است. «باین‌حال تلاش می‌کردیم اگر کاری از ما برای کسی برمی‌آید، انجام بدهیم. با اینکه خودمان نگران فردا بودیم، نان می‌دادیم به کسی که از نانوائی با دست خالی برگشته است.» این عمل خیرخواهانه، نشان می‌دهد که چگونه در سخت‌ترین شرایط نیز، انسانیت و کمک به هم‌نوع می‌تواند در اوج خود بدرخشد.

پریسا از احساس **بی‌پناهی** می‌گوید. از اینکه چرا هیچ‌کس به فکر مردم نیست؛ به فکر زن‌ها و بچه‌ها و اقشار آسیب‌پذیر. به فکر نخبگانی که می‌توانستند برای سرزمینشان مفید باشند. این جملات، نه‌تنها گالایه از مسئولین که فریادی برای توجه به اقشار آسیب‌پذیر و سرمایه‌های انسانی یک کشور است.

راهکارهای پریسا برای گذر از ناامیدی:

کتاب، فیلم و آشپزی

برای گذر از ناامیدی‌ها و فشارهای روانی ناشی از جنگ، پریسا به **کتاب‌های صوتی و فیلم‌های توضیح‌دار** پناه برده است. او می‌گوید: «حالا هم که جنگ نیست، فیلم‌ها را در جایی ذخیره می‌کنم تا اگر دوباره با محدودیت اینترنت مواجه شدیم، این امکانات را در اختیار داشته باشیم.» این اقدام، نشان‌دهنده هوشمندی و آمادگی او برای مواجهه با شرایط مشابه در آینده است. او به تمام کسانی که صدایش را می‌شنوند، پیشنهاد

استفاده مناسب از فناوری‌های پیشرفته در جهت‌یابی و حرکت

در ستون فناوری این شماره از ماهنامه نسل‌مانا، مطلب، کمی با مطالب معمول این ستون متفاوت است. در این شماره خلاصه‌ای از مطلبی را می‌خوانید که دیدگاهی نسبتاً منتقدانه به فناوری دارد و به این واقعیت اشاره می‌کند که هرچند فناوری‌های پیشرفته می‌توانند در زمینه مهارت‌های جهت‌یابی و حرکت مکمل خوبی باشند؛ اما، به‌هیچ‌وجه جایگزین مهارت‌های سنتی که به فناوری وابسته نیستند نمی‌شوند. در ادامه شما را به خواندن این محتوا دعوت می‌کنیم.



بدون شک انقلاب دیجیتال، دسترسی‌پذیری بیشتری را نسبت به آنچه قبلاً تجربه کرده‌ایم برای ما فراهم کرده است؛ هرچند، مجبور بوده‌ایم سخت تلاش کنیم تا مطمئن شویم که در این انقلاب گنجانده می‌شویم. این فناوری‌ها زندگی روزمره ما را آسان‌تر و زندگی کاری ما را بهینه‌تر کرده‌اند و حالا با نقش روبه‌رشد هوش مصنوعی، امکانات موجود تقریباً بیش از حد گیج‌کننده به نظر می‌رسند. با این حال، این شگفتی‌های دیجیتال کامل نیستند و همه پاسخ‌ها را در خود ندارند.

هر یک از ما باید طیف وسیعی از مهارت‌ها را یاد بگیریم. از جایگزین‌های سنتی و غیرفناورانه شروع کنیم و در کنار آن مهارت‌های موردنیاز محیط در حال تکامل با فناوری پیشرفته را تاحدامکان بیاموزیم. مربیانی که به دانش‌آموزان نابینا کمک می‌کنند تا این مهارت‌ها را یاد بگیرند نه تنها باید با پیشرفت فناوری همگام باشند، بلکه باید رویکردهای مناسبی را برای آموزش ابداع کنند تا اطمینان حاصل شود که دانش‌آموزان واقعاً نقش مناسب فناوری‌های دیجیتال را در زندگی خود درک می‌کنند.

این فناوری‌های در حال تکامل می‌توانند مزایا و کاستی‌های زیادی داشته باشند و مربیان باید آماده باشند تا تجربه یادگیری مناسب را در لحظات آموزنده‌ای که این کاستی‌ها ایجاد می‌کنند ارائه دهند. شاید ارائه یک مثال به روشن‌شدن این نکته کمک کند:

چند سال پیش یک دانش‌آموز کلاس جهت‌یابی و حرکت در مسیر ایستگاه اتوبوس بود. به دانش‌آموزان گفته شده بود که از جی‌پی‌اس تلفن‌های هوشمند خود استفاده نکنند؛ اما، این دانش‌آموز خاص از این قانون پیروی نکرد و تجربه کرد که جی‌پی‌اس چقدر می‌تواند نادرست باشد. او ایده خوبی از موقعیت مکانی خود داشت، اما تصمیم گرفت که برای پیدا کردن ایستگاه اتوبوسی که می‌خواست از آن به‌عنوان یک نشانه استفاده کند جی‌پی‌اس تلفن خود را به کار بگیرد. او که تحت‌نظر مربی بود بیش از نیم ساعت در حال بررسی تلفن خود و جستجوی ایستگاه اتوبوس بود. او نمی‌دانست که چندین بار به فاصله پنج شش‌متری ایستگاه اتوبوس رسیده، اما برگشته و در جهت مخالف راه رفته است. در نهایت لازم بود که مربی وارد عمل شود. از او پرسیده شد که چه اتفاقی افتاده و چرا او از جی‌پی‌اس استفاده می‌کند. او گفت که به این خاطر از

داشته است و تلفن هوشمند در دست، از اینکه اطلاعات مورد نیاز از طریق اینترنت در دسترس نیست، ابراز ناخرسندی کرده است. وقتی از او پرسیده می‌شود که آیا راه دیگری برای به دست آوردن اطلاعات لازم وجود دارد، ایده برقراری یک تماس تلفنی ساده با کسب و کار مورد نظر برای درخواست مسیر به ذهن دانش آموز خطور نمی‌کند.

این موضوع به لزوم وجود نوع بسیار عمیق تری از مهارت اشاره دارد و چیزی نیست که ما معمولاً آن را به عنوان یک مهارت در نظر می‌گیریم. دانش آموزان باید یک فلسفه مثبت و ریشه دار از نابینایی در خود پرورش دهند. این فلسفه فقط در مورد احساس ما در مورد نابینا بودن، درونی کردن معنای واقعی نابینایی، چگونگی تعامل ما با دیگران یا ایستادگی در برابر موانع نیست؛ اگرچه، مطمئناً شامل همه این موارد می‌شود. فلسفه ما باید مجموعه‌ای از اصول و انتظارات درونی باشد که ما را به کاوش در محیط، جمع‌آوری اطلاعات، استفاده از منابع، حل مسئله و یافتن راه حل‌ها سوق می‌دهد. از طریق این الگوی فلسفی است که فلسفه تدریس جهت‌یابی و حرکت توسعه یافته است. مهم‌ترین کار مربیان الگوسازی این اصول فلسفی اصلی و کمک به دانش آموزان برای پرورش فلسفه ریشه دار خود است تا آن‌ها به یادگیرندگان مادام‌العمر تبدیل شوند.

دستگاه‌های جدید با فناوری‌های پیشرفته به ویژه آن‌هایی که مبتنی بر هوش مصنوعی هستند، بینایی موجود کاربر را افزایش می‌دهند یا مانند یک دستیار انسانی اطلاعات بصری را به خروجی لمسی یا کلامی تبدیل می‌کنند؛ بنابراین، وسوسه‌انگیز است که از به کارگیری این فناوری‌های نوظهور در محیط آموزشی خودداری شود. اما باید آنچه را که در دنیای اطراف ما

جی‌پی‌اس استفاده می‌کند که سردرگم شده است. با اینکه می‌دانست در خیابان مورد نظر قرار دارد به نظر نمی‌رسید که بتواند ایستگاه اتوبوس را پیدا کند. او گفت که جی‌پی‌اس مدام به او می‌گفت که باید به سمت غرب بروم، اما بعد به او می‌گفت که خیلی از ایستگاه دور شده است و او برمی‌گشت. او نمی‌توانست با استفاده از اطلاعاتی که جی‌پی‌اس به او می‌داد ایستگاه اتوبوس را پیدا کند. از او پرسیده شد: «از آنجایی که به نظر نمی‌رسد جی‌پی‌اس کمکی کند، چه راه دیگری را می‌توانی امتحان کنی؟» او مدتی در مورد آن فکر کرد و سپس گفت: «فکر می‌کنم می‌توانم پیاده روی به سمت غرب را امتحان کنم.» در عرض چند دقیقه، او ایستگاه اتوبوس را پیدا کرد و توانست از آنجا به مرکز آموزشی برگردد. بعد مربی با او صحبت کرد و او بهتر توانست دلایل عدم استفاده از جی‌پی‌اس در طول کلاس‌های جهت‌یابی و حرکت و برخی از نقص‌های فناوری را درک کند.

این موضوع همچنین به نیاز مربیان برای درک این فناوری‌های جدید و آزمایش توانایی‌های برنامه‌هایی مثل بی‌مای‌ای‌آی اشاره دارد.

خارج از محیط آموزشی نیز موقعیت‌های مشابهی پیش می‌آید؛ باید در نظر گرفته شود که دانش آموزان پس از اتمام آموزش و ورود فناوری‌های جدید به زندگی‌شان چگونه با موقعیت‌های دنیای واقعی برخورد خواهند کرد.

واضح است که مربیان باید مجموعه‌ای از مهارت‌ها را در اختیار دانش آموزان خود قرار دهند تا بتوانند از محیط آموزشی به دنیای روزمره و از یک موقعیت یا فناوری به موقعیت یا فناوری دیگر منتقل شوند. بارها پیش آمده که یک دانش آموز جهت‌یابی و حرکت در دفتر مربی نشسته و وظیفه برنامه‌ریزی مسیر به مکانی ناآشنا را بر عهده

عبور از مرزهای دیدن: مروری بر آثار

دکتر سعید عباسپور

حسین آگاهی؛ کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی

معمولاً شنیده یا خوانده‌ایم که افراد نابینا برای انجام هر کاری، مجبورند چند برابر دیگران تلاش کنند و مهم‌تر از همه، ابتدا باید توانایی خود را به اثبات برسانند. پس از آن، اگر کارفرما، مدیر یا هر مقام بالادستی، مهر تأیید بر حضور فرد نابینا زد، موضوع به او سپرده می‌شود. در زمینه چاپ کتاب نیز این قاعده معمولاً صادق است؛ چرا که علاوه بر سختی‌هایی که برای همه نویسندگان وجود دارد، جلب اعتماد ناشران درباره توانایی یک فرد نابینا در خلق داستانی جذاب، اهمیت ویژه‌ای دارد. ناگفته نماند که این مشکلات عمدتاً در کشورهای جهان سوم دیده می‌شوند.

در ستون «رد پای نابینایان در آثار ادبی» این بار به سراغ نویسنده‌ای ایرانی و نابینا رفته‌ایم: آقای دکتر سعید عباس‌پور؛

سعید عباس‌پور، متولد سال ۱۳۳۸ در آبادان و ساکن تهران، داستان‌نویس معاصر ایرانی است. او کم‌بینا است و خود را نابینای فابریک نمی‌داند. عباس‌پور دکترای روان‌شناسی بالینی دارد و علاوه بر فعالیت در حوزه مشاوره جذب و آموزش نیروی انسانی در مراکز صنعتی، بیشتر به عنوان داستان‌نویس شناخته می‌شود.

اتفاق می‌افتد و دیجیتالی شده است را هم در نظر بگیریم. امروزه اکثر محیط‌های آموزشی، فرصت‌های شغلی و سایر جنبه‌های زندگی روزمره به مهارت‌های پیشرفته نیاز دارند. مسئله این نیست که آیا این فناوری‌ها باید به دانش‌آموزان توان‌بخشی معرفی شوند یا خیر؛ بلکه، مسئله زمان این معرفی و چگونگی آن است.

دانش‌آموزان تمایل دارند مهارت‌های آشنا یا آسان‌تر را برتر بدانند؛ به‌خصوص زمانی که این دیدگاه توسط نگرش‌های اجتماعی تقویت شود. در نتیجه اگر مهارت‌های غیربصری به طور کامل پرورش نیافته باشند دانش‌آموزان ممکن است ابزارهای دیجیتالی را صرفاً به دلیل سهولت استفاده بدون درک کامل محدودیت‌های آن‌ها ترجیح دهند. برای حمایت از تصمیم‌گیری آگاهانه دانش‌آموزان در مورد فناوری‌های دیجیتالی، این فناوری‌ها باید تنها پس از اینکه دانش‌آموزان تسلط کافی را در مهارت‌های غیردیجیتال معادل کسب کردند معرفی شوند. هیچ یک از این‌ها به این معنی نیست که این فناوری‌ها بی‌فایده هستند؛ اگر ظرفیت‌ها و اهداف آن‌ها به‌درستی درک شود. در نظر گرفتن آن‌ها به‌عنوان وسیله‌ای برای افزایش مهارت‌های موجود یا به‌عنوان یک ابزار اضافی احتمالی در زمانی که شرایط سایر گزینه‌های غیربصری را ناکارآمد می‌کند یک دیدگاه منطقی است. ارائه این فناوری‌ها در این چارچوب مرجع به‌عنوان یک تقویت بالقوه برای مهارت‌های موجود و یک ابزار اضافی در جعبه‌ابزار می‌تواند دانش‌آموزان را برای انتخاب‌های آگاهانه در آینده دیجیتال آماده کند.

منبع: مجله بریل مانیتور

ترجمه و گردآوری: میثم امینی

کتاب «صداهای سوخته» او در سال ۱۳۸۳ موفق به کسب جایزه ناشران ایران، مهرگان، شد. عباس‌پور این کتاب را به زنده‌یاد استاد، محمدرضا شجریان تقدیم کرده و درباره تأثیر صدای او گفته است: «صدای شجریان برای من مسیح‌وار بود. در بهترین و بدترین شرایط، صدای او کمک‌دهنده بود و به من رشد داد. صدای او در سیر عاطفی شخصی‌ام نیز حضور داشت.»

اولین کتاب سعید عباس‌پور، «بوی تلخ قهوه»، مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه است که در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات نقش خورشید منتشر شد. در آغاز کتاب، مدیر انتشارات، امیرهوشنگ الله‌وردی، درباره روند چاپ این کتاب نوشته است که در ابتدا ناشر نسبت به نویسنده شناختی نداشت و ابتدا دست‌نوشته‌ها را خوانده و پس از بررسی چند داستان، به جذابیت آن‌ها پی برده است. گرچه در ابتدا قصد سرمایه‌گذاری مستقل ناشر وجود نداشت و ناشر و نویسنده به توافق رسیده بودند که به صورت مشترک این اثر منتشر شود؛ اما در نهایت، تصمیم بر آن شد که نقش خورشید خودش تمام سرمایه‌گذاری لازم را برای چاپ این اثر انجام دهد. امیرهوشنگ الله‌وردی در این باره می‌گوید: «عنوان "کاش یاسمن در زمستان می‌مرد" چشمگیر بود؛ اما قصه به دل ننشست. "یک کاف، بی‌سرکش" نفس را در سینه حبس می‌کرد. در "آینه" چهره‌ای دیگر نمایان بود. "خوشبختی" به دنیایی دیگر بردمان؛ دنیایی که به قدر یک دست دراز کردن به ما نزدیک بود و نمی‌دیدیمش. "بوی تلخ قهوه" بغضی دیرینه را در گلو می‌ترکاند. تلفنی خبر دادیم: آرزوی نشرش را داریم؛ اما فعلاً دستان خالی‌ست. گفتند: نویسنده قصد سرمایه‌گذاری ندارد. باین حال پنجشنبه شب بیایید با هم صحبت کنیم. پنجشنبه ساعت هشت و ده دقیقه کنار



از سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۴ سه مجموعه داستان از او منتشر شده که هر سه تجدید چاپ شده‌اند: «بوی تلخ قهوه»، «پیاپی روی در هوای آزاد» و داستان بلند «صداهای سوخته»؛ این آثار به‌ویژه «صداهای سوخته» که اخیراً توسط نشر نی به چاپ دوم رسیده است، از جمله آثار مهم او به شمار می‌روند.

مضمون اصلی داستان‌های عباس‌پور، حول دنیای درونی انسان‌ها، رنج‌های ناگفته و تنهایی می‌چرخد. او برای بیان تفکرات و ذهنیات پیچیده شخصیت‌های داستانی‌اش، از ابزارهای گوناگونی بهره می‌گیرد.

در اطلاعاتی که در فضای مجازی از دکتر عباس‌پور موجود است گفته شده که: علاوه بر نویسندگی، سعید عباس‌پور در فیلم «شب‌های زاینده‌رود» به کارگردانی محسن مخملباف نقش‌آفرینی کرده، آواز می‌خواند و تاکنون چند کنسرت در داخل و خارج ایران برگزار کرده است. گفتنی است که صحت یا سقم این اطلاعات را نتوانستیم اثبات کنیم.

عباس‌پور از سال ۱۳۶۰ داستان‌نویسی را آغاز کرده و آثارش نشان‌دهنده تأثیر تجربیات شخصی بر داستان‌هایش است. او در مصاحبه‌ای با خبرگزاری ایسنا گفته است: «بسیاری از داستان‌های من واقعیت بیرونی ندارند، اما از خودم به داستان داده‌ام و شخصیت‌های داستان‌هایم تراشیده‌هایی از خودم هستند.»

سفر من به قطب جنوب [۱]

ارین دیلی از اعضای فعال فدراسیون ملی نابینایان کلرادو و دبیر شعبه دنور است. او در ایالت ماساچوست و در خانواده‌ای بزرگ شد که پدر نابینایش، به‌تنهایی سرپرستی او را بر عهده داشت. آشنایی ارین با فدراسیون ملی نابینایان به پنج‌سالگی‌اش برمی‌گردد. در حال حاضر، به‌طور تمام‌وقت در صنعت بیمه فعالیت می‌کند و هم‌زمان، در مقطع کارشناسی‌ارشد در رشته فناوری‌های کمکی تحصیل می‌کند. سفر و آشنایی با فرهنگ‌های مختلف، امتحان کردن غذاهای تازه، و تجربه کردن چالش‌ها و شادی‌های سفر در مقام یک فرد نابینا، از مهم‌ترین علایق اوست. در این روایت جذاب که در ادامه می‌خوانید، او ما را با خود همراه می‌کند در سفری هیجان‌انگیز به قاره‌ای سرد، دور افتاده و افسانه‌ای به نام قطب جنوب؛

هم بودیم. سایه‌اش آشنا بود. گفت: مهم این است که علاقه‌مند به نشرش باشید و ما بودیم. قرار شد ناشر و نویسنده به‌طور مشترک سرمایه‌گذاری کنند. رفتیم و سرگرم آنچه می‌خواست کتاب بشود شدیم. گاه عبارت یا جمله‌ای خود داستانی بود؛ داستانی که سال‌ها می‌خواستیم بگویند و بشنویم که نمی‌گفتند و نمی‌شنیدیم. به "بوی نان تازه" رسیدیم؛ از خود شرممان شد. اینجا دیگر راه گریزی نبود. باید تکلیفمان را با این حرفه روشن می‌کردیم. گوش‌های برداشتیم و گفتیم: ما ناشریم؛ با سرمایه خود به‌تنهایی کتاب را منتشر خواهیم کرد.»



در مورد کتاب بوی تلخ قهوه این نکته را نیز باید افزود که آگاهی پیشینی خواننده از نابینایی نویسنده، نگاهی دوگانه به اثر ایجاد می‌کند؛ از یک سو این امر به اثر هویتی منحصر به فرد می‌بخشد، زیرا هر داستان‌نویسی امضای خاص خود را دارد؛ و از سوی دیگر، توصیفات که عمدتاً مبتنی بر پنج حس به جز بینایی هستند، ممکن است برای برخی مخاطبان بینا جذابیت کمتری داشته باشد. با این حال، این تجربه متفاوت و آشنایی غیرمستقیم با جهان نابینایی، کتاب را برای گروه گسترده‌تری از خوانندگان ارزشمند و قابل توجه می‌سازد. شایان ذکر است که تا کنون در مجموع چهار اثر به نام‌های بوی تلخ قهوه، پیاده‌روی در هوای آزاد، صداهای سوخته و راویان روایت تو از دکتر سعید عباس‌پور به چاپ رسیده‌اند.



این گزارش برای انتشار در نشریه نسل مانا آماده شده است.

تازه وقتی با لباس شنایم آماده پریدن از لبه کشتی‌ای شدم که میان صخره‌ها و کوه‌های یخی در حرکت بود، حس کردم که این سفر به قطب جنوب هیچ شباهتی به سفرهای قبلی‌ام ندارد. یکی از اعضای خدمه از پشت آمد تا کمر بند ایمنی را دور کمرم ببندد، تا اگر مشکلی پیش آمد بتواند مرا به داخل بکشند. بعد، مرا تا لبه کشتی راهنمایی کردند. عضو دیگری از خدمه جای نردبان را نشانم داد و البته گفت از کدام زاویه بایستم تا عکس بهتری بگیرند. برای ژستی حماسی برنامه‌ریزی کرده بودم، اما همان لحظه‌ای که به اقیانوس جنوبی پریدم، همه آن برنامه از ذهنم پرید.

همیشه برای من، هیچ احساسی شبیه لحظه‌ای نیست که در آستانه سفری باشی که مدت‌ها رؤیایش را داشته‌ای، برایش پول پس‌انداز کرده‌ای و حالا بالاخره وقت تحققش رسیده است. اما برای من که نابینا هستم، همیشه لایه‌ای از نگرانی هم با آن همراه است: آیا این سفر برایم قابل دسترس خواهد بود؟ آیا با هزینه‌های اضافه روبه‌رو خواهم شد؟ ممکن است اجازه ورود به یک مکان گردشگری را نداشته باشم؟ یا حتی از حضور در یک تور یا برنامه تفریحی محروم شوم؟

مثل همه آدم‌ها، من هم برای رهایی از دنیای واقعی به تعطیلات می‌روم. - گاهی برای استراحت و گاهی برای ماجراجویی - اما همیشه به‌عنوان یک زن نابینا سفر می‌کنم و حتی در دورترین نقطه جهان هم سفر کردن درحالی که نابینا باشی، چالش‌های خاص خودش را دارد.

حدود سه سال پیش از آنکه خودم را در قاره هفتم پیدا کنم، دوستم - که وبلاگ‌نویس سفر و یوتیوبر است -

شروع کرد به مطرح کردن ایده این سفر. فصل سفر به قطب جنوب تنها چند ماه محدود است، به دلایل مختلف؛ اول از همه، باید تابستان نیمکره جنوبی باشد و بعد هم بهتر است سفر در اوج فصل حیات‌وحش انجام شود. با اینکه هر سال این بازه کمی طولانی‌تر می‌شود، اما ماه‌های ژانویه و فوریه بی‌تردید بهترین زمان هستند؛ به‌ویژه اگر مثل من مشتاق دوستی با یک پنگوئن باشید!

دوستم گزینه‌های مختلف را بررسی کرد و نهایتاً حدود نوزده ماه پیش از تاریخ سفر، پیش‌پرداخت را واریز کردیم. هنوز برایم واقعی به نظر نمی‌رسید و فقط از این بابت خوشحال بودم که قرار است این تجربه را با چند نفر از دوستانم انجام بدهم؛ چون همیشه، بودن با دوستان میزان استرس را در سفر پایین می‌آورد. برای گروهمان پیراهنی طراحی کردیم، مدام درباره نهنک‌ها، فک‌ها و پنگوئن‌هایی که قرار بود ببینیم حرف می‌زدیم، و با رسیدن هر مرحله جدیدی از آمادگی سفر، پیگیر حال هم می‌شدیم.

چند ماه مانده به سفر، تازه واقعیت به سرم زد: آیا با بودن یک فرد نابینا در کشتی مشکلی خواهند داشت؟ آیا اصلاً اجازه می‌دهند از کشتی پیاده شوم و پا به خاک قطب جنوب بگذارم؟

می‌دانستم که پیش از من هم افراد نابینای دیگری این سفر را انجام داده‌اند، اما این هم حقیقت داشت که قبلاً هم با نوعی تبعیض روبه‌رو شده بودم. مثلاً وقتی برای یک تور وارد چین شدم، به من گفته شد که باید برای تمام طول سفر در هر شهر یک راهنمای بینا استخدام کنم، وگرنه از تور و کشور اخراج می‌شوم؛ در ترکیه، یکی از راهنماهای شهری‌مان به گروه گفت که قرار نیست از یک مکان دیدنی بازدید کنیم، اما وقتی من از ون پیاده شدم و به اتاقم رفتم، بقیه را بی‌سر و صدا به آنجا بردند.

بیشتر کشورها قوانینی شبیه قانون حمایت از حقوق افراد دارای معلولیت (ADA) ندارند. مثل همان بار در چین که تهدیدم کردند مگر آنکه پول بیشتری بپردازم. در بسیاری جاها هیچ راه قانونی برای اعتراض و احقاق حق وجود ندارد.

زمان پرواز به پونتا آرناس در شیلی فرا رسید، و من سرشار از اضطراب بودم؛ از این که ممکن است اجازه سفر را به من ندهند. اولین مرحله، جلسه‌آشنایی اولیه بود که شامل اندازه‌گیری چکمه‌هایمان، پاک‌سازی لباس‌های بیرونی از هرگونه ماده زیستی، و یادگیری درباره تمام چیزهایی بود که قرار بود در قطب جنوب تجربه کنیم. یکی از اعضای تیم از من خواست نشان بدهم که می‌توانم با ایمنی کامل از زودپاک - قایق بادی موتوردار که برای پیاده‌شدن در خشکی از آن استفاده می‌کردیم - سوار و پیاده شوم. این کار نسبتاً ساده بود، و همین مرحله، تنها باری بود که از من خواستند کاری را اثبات کنم. از این که به نظر نمی‌رسید نایبایی‌ام برایشان مشکلی ایجاد کرده باشد، واقعاً خوشحال شدم. من رسماً عازم قطب جنوب بودم!

کاش می‌توانستم بگویم در تمام مدت سفر کاملاً آرام و مسلط بودم، اما حقیقت این است که اگر خواب کافی نداشته باشم، بهتر است هیچ‌کس تا شعاع دو متری‌ام نزدیک نشود!

تور ما با دیگر تورها تفاوت داشت؛ ما قرار نبود از مسیر بدنام «دریای دریک» با کشتی عبور کنیم، بلکه قرار بود تا جزیره کینگ جورج پرواز کنیم و آنجا به کشتی ملحق شویم. پرواز به قطب جنوب کاملاً وابسته به شرایط آب‌وهوایی و دید کافی است، پس هیچ پرواز ازپیش‌تعیین‌شده‌ای وجود ندارد. ساعت ۹ شب به ما اطلاع دادند که باید ساعت ۳ صبح بیدار شویم، چون

وقتی بعداً پرسیدم، یکی از اعضای گروه گفت: «مسیرش خیلی سخت بود، ازش خوش نمی‌اومد.»

برای پرهیز از چنین تجربه‌هایی، معمولاً پیشاپیش به شرکت‌های برگزارکننده تور اطلاع می‌دهم که نایبنا هستم. اغلب صراحتاً می‌گویند که امکان همراهی با من را ندارند. بهانه‌ها متنوع‌اند: مثلاً آن محل‌ها مناسب ویلچر نیستند، یا وقت ندارند برای یک نفر تور اختصاصی برگزار کنند، یا این یکی که خیلی موردعلاقه من است: حاضر نیستند چمدان‌های مرا حمل کنند!

بنابراین، وقتی فرم‌های پزشکی‌ام را برای بررسی به شرکت فرستادم و جواب برگشت که: «نایبنايان اجازه حضور ندارند چون کشتی برای افراد نایبنا طراحی نشده»، اصلاً تعجب نکردم. از آن‌ها پرسیدم کشتی‌ای که برای افراد نایبنا طراحی شده، دقیقاً چه شکلی است؟ البته هیچ‌وقت جوابی نگرفتم، اما فکر می‌کنم طراحی چنین کشتی‌ای پروژه جالبی باشد!

به دوستی که سفر را رزرو کرده بود پیام دادم، و او هم ایمیل‌هایی را برایم فرستاد که نشان می‌داد پیشاپیش در این مورد پرس‌وجو کرده تا دقیقاً از چنین مشکلی جلوگیری کند. اما شرکت بر موضع خودش پافشاری کرد و من تصمیم خودم را گرفتم: فرم را اصلاح کردم و نوشتم که کاملاً نایبنا نیستم، فقط مشکل بینایی دارم.

بعضی‌ها از من پرسیدند که اگر وقتی برسم و آن‌ها عصای سفیدم را ببینند و متوجه نایبنايي‌ام شوند، چه کار خواهم کرد؟ راستش برنامه خاصی نداشتم. فقط به خودم می‌گفتم: «وقتی سوار کشتی بشوم، دیگر نمی‌تواند به زور پایبندم بیاورند!»

خیلی‌ها از شنیدن این تبعیض‌ها شوکه می‌شوند، اما واقعیت این است که این اتفاق‌ها کم‌وبیش رایج‌اند، چون

ای کاش در آن لحظه صدایم را بلند کرده بودم، اما در عوض به اتاقم برگشتم و اپلیکیشن BARD را باز کردم. بررسی کردم ببینم چند کتاب دارم، و تصمیم گرفتم که برای چند روز کافی هستند. برنامه‌ام این بود که فقط برای وعده‌های غذایی از اتاق بیرون بیایم و باقی زمان را مخفی بمانم.

دوستم - کسی که برنامه‌ریزی این سفر را انجام داده بود - متوجه شد که حالم مثل همیشه نیست. ناگهان اعلام کرد که قرار است مرا در کشتی راه ببرد و همه‌جا را نشانم بدهد. راستش در ذهنم چیزهای نه‌چندان خوشایندی درباره‌اش گفتم، اما هر کس مرا بشناسد می‌داند که کله‌شقی‌ام گاهی از عقلم بیشتر است!

او سالن غذاخوری، دستگاه اسپرسو، بار، و اتاق «مادر» را که مراحل ضدعفونی را در آن طی می‌کردیم به من نشان داد. کمکم کرد راه‌هایی لمسی پیدا کنم تا بتوانم اتاقم را تشخیص دهم، و از من خواست یک بار مسیر بخش‌های مختلف کشتی را به‌تنهایی طی کنم تا مطمئن شوم راه را بلدم.

من واقعاً به‌خاطر داشتن چنین دوستانی که با دل و جان درکم می‌کنند خودم را خوشبخت می‌دانم. قدر دانم که وقتی خودم از خودم ناامید شده بودم، او از من دست نکشید.

ادامه دارد...

نویسنده: ارین دیلی

گردآوری از وبسایت nfb.org

مترجم سارا شاهپورجانی

تازه مجوز پرواز صادر شده بود. سریع به هتل برگشتیم تا وسایلمان را جمع کنیم و آماده شویم. سعی کردم کمی در فرودگاه یا در طول پرواز کوتاه بخوابم، اما هیچ‌کدام مؤثر نبود. وقتی داشتم سوار اولین زودی‌اک برای رفتن به کشتی می‌شدم، کاملاً دستپاچه و پریشان بودم.

اوضاع وقتی بدتر شد که متوجه شدیم مراحل ایزوله‌سازی زیستی باید روزی چهار بار - هر بار که از کشتی خارج می‌شویم و برمی‌گردیم - انجام شود. این مراحل شامل استفاده از دستگاه تمیزکننده چکمه، ایستادن در جعبه‌ای پر از مایع ضدعفونی‌کننده کف‌آلود، و تعویض لباس‌های بیرونی با لباس‌ها و کفش‌های مخصوص داخل کشتی بود.

بعد نوبت آشنایی با فضای داخلی کشتی شد. همه هیجان‌زده بودند و با شوق این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتند تا سالن‌ها و اتاق‌های مختلف را ببینند، اما من هیچ‌وقت در زندگی‌ام این‌قدر احساس تنهایی نکرده بودم. برای اولین بار، فکر کردم شاید همه آن‌هایی که می‌گفتند حضور من در این سفر دیوانگی است، حق داشتند. من نباید اینجا می‌بودم. در تمرین تخلیه اضطراری شرکت کردم و دچار حمله اضطرابی شدم. هیچ‌کس دستورالعملی نمی‌داد؛ فقط ناگهان دستی از ناکجاآباد پیدا می‌شد و مرا به سمتی هل می‌داد یا می‌چرخاند. همه چیز زیادی سنگین بود و داشتم با تمام وجود جلوی اشک‌هایم را می‌گرفتم.

گاهی ما که عضو فدراسیون (National Federation of the Blind) هستیم، در شرایطی قرار می‌گیریم که واکنشی متفاوت با آنچه انتظارش را داریم از خودمان نشان می‌دهیم، و این یکی از همان لحظاتی است که نگاه‌کردن به گذشته‌اش برایم آسان نیست.

همسفر با کوله‌گرد رها ، نامه نهم: سیلی سرد زمستان

مسعود طاهریان، کوله‌گرد رها

هفته آخر خرداد بود و هی کی کی می‌کردم کاری پیدا بشه تا بعد تعطیل شدن مرکز مشاوره‌مون، برم سرکار. بیش از یه ماه بود دنبال کار می‌گشتم و هرچی از خرداد می‌گذشت، نگران‌تر می‌شدم. هدفم این بود که توی تابستون بی‌کار نمونم، درآمد داشته باشم، و مهم‌تر از همه، حس مفید بودن رو تجربه کنم. چند هفته‌ای دلم خوش بود که شاید بتونم برگردم به همون جایی که قبلاً کار می‌کردم، اما با اینکه کلی پیگیرش بودم، هیچ خبری نشد. بعد از اون، یکی از دوستانم گفت کاری هست که با علایق و توانایی‌هام هماهنگه. قول داد منو معرفی کنه. می‌خواستم دوباره روزای آخر خرداد باهاش تماس بگیرم که...



ساعت حدود سه، سه‌ونیم صبح جمعه، بیست‌وسوم خرداد، با زنگ تلفن یکی از دوستانم از خواب پریدم. گفت: «مسعود، اسرائیل به ایران حمله کرده؛ پا شو کوله نجات ببند.» هنوز نصف مغزم خواب بود. فقط گفتم: «آهان.» پرسید: «اونجا صدایی نمی‌شنوی؟» گفتم: «نه.» ولی همون موقع از دوردست صدای تیراندازی و انفجار اومد. گفتم: «الان داره یه چیزایی میاد.» دید که هوشیار نیستم، خداحافظی کرد و رفت دنبال بدبختی خودش. منم دوباره خوابیدم. حدود

ساعت پنج‌ونیم صبح بیدار شدم. سری به واتساپ زدم، دیدم واقعاً اتفاقی افتاده. توی گروه دوستان، همه از حال هم می‌پرسیدن. از دوستی که خبر شروع جنگ رو داده بود، جداگونه پیام داشتم. آخرین پیامش برای ساعت پنج بود. بهش زنگ زدم، ولی معلوم شد تازه با قرص تونسته بخوابه و از تماس من حسابی شاکی شد. گفت‌گو بینمون نیمه‌کاره موند. وسط حرفامون، دوباره صدای انفجار و پدافند از دو طرف خط شنیدیم. قرار شد فردا همدیگه رو ببینیم.

صبح جمعه، هنوز شهر نمی‌دونست چی سرش اومده. اینترنت درست کار نمی‌کرد. نمی‌تونستم خبرگزاری‌ها رو چک کنم. راه افتادم برم پیش دوستم. مغازه‌ها خلوت، خیابون‌ها ساکت، و فضای مترو سنگین بود. جویده‌جویده بعضی‌ها درباره جنگ حرف می‌زدن. سعی می‌کردم خودم رو قانع کنم که چیزی نیست، چندتا بُمب و موشک بین دو طرف و تمام؛ پیش دوستم که رسیدم، اینترنتش برقرار بود و هرچی می‌خوند به منم می‌گفت. خبر کشته شدن فرمانده‌های نظامی ایران و بُمبارون فرودگاه تبریز رو که شنیدم، فهمیدم جنگ واقعاً جدیه. پدر و مادرش مرتب بهش پیام می‌دادن که بره پیششون. اضطراب هر دومون چسبیده بود به سقف. ما تقریباً وسط شهر و نزدیک به وزارت کشور و مرکز تحقیقات اتمی امیرآباد بودیم. قبل از اینکه از دوستم جدا بشم، چندین بار صدای شلیک سنگین ضدهوایی اومد. توی برگشت خونه مدام می‌ترسیدم خیابونی رو که توشم، اسرائیل بزنه. می‌خواستم خودم رو سریع به یه جای امن برسونم. نگاه می‌کردم واکنش آدم‌ها. تردید ماشین و موتورهای توی خیابون زیاد بود ولی تک‌وتوک پیاده‌هایی که بودن، عادی، کار خودشون رو انجام می‌دادن. خرید می‌کردن و

خوراکی‌هاشون رو می‌خوردن. از یه مسئول مترو شنیدم دستور آماده‌باش اومده و مرخصی‌هاشون لغو شده. تا برسم خونه دوبار به دوستم زنگ زدم تا نگرانم نباشه.

شنبه عید غدیر بود و بدون اینترنت بین‌الملل توی خونه موندم. دائم اخبار تلویزیون ایران از پس‌زمینه خونه شنیده می‌شد. با این حال یکشنبه، تازه چهره واقعی جنگ رو حس کردم. رئیس‌م یادش رفت همونجور که به بقیه گفت، به منم خبر بده مرکز مون تعطیله. صبح زود رفتم سر کار و با درهای بسته مواجه شدم. گوشیش خاموش بود. فقط شماره یه همکار دیگه رو از بخش اداری داشتم. گرفتمش. بهم گفت قبل از جنگ رفته شهرشون. بُمارون که شروع شده، همونجا مونده و خبری از تهران نداره. شماره مسئول پذیرشمون رو داد. زنگ که زدم گفت رئیس‌مون رفته روستاش و مرکز هم مثل بقیه جاهای دولتی تعطیله. تأسف خورد چرا تو اون شرایط پاشدم رفتم اونجا.

با خودم گفتم حالا که اومدم، یه سری هم به اداره بزنم. فضای اداره تاریک و خالی بود. انگار وارد یکی از فیلمای آخرالزمانی شده بودم. کل اداره رو گشتم. توی دبیرخونه فقط یکی از همکارای خانم رو دیدم که گفت قراره تا آخر هفته خانم‌ها دورکار بشن و اداره با حداقل نیرو فعالیت کنه. بعدش به اتاق یه همکارم رفتم که کارشناس مسئله. گفت فقط شورای معاونین اومدن تا اگه تصمیمی لازمه، بگیرن. دیگه تا وقتی از اداره خارج شدم، آشنایی ندیدم.

توی مترو تصمیم گرفتم برم انقلاب و دانشگاه تهران. از تأثیر شهر تا میدون انقلاب پیاده رفتم. خیابون پر از ماشین بود، ولی پیاده‌روها خلوت بود. بعضی سنگ‌فرش‌ها کنده شده بود. با خودم کلنجار می‌رفتم که اینا کار شهرداریه یا اثر ترکش؟ دانشگاه هم

سوت‌وکور بود. می‌خواستم کتاب از کتابخونه بگیرم. ولی نگهبان دانشگاه گفت کسی نیومده.

وقتی رسیدم خونه، فکر کردم فقط رفتن به نشست روانکاوی هفتگی حالم رو خوب می‌کنه. زنگ زدم به روانکاوم. گفت اینترنت نداره اطلاع‌رسانی کنه و نمی‌تونه به بچه‌ها زنگ بزنه. این کار اونا رو توی رودربایستی می‌ندازه. ولی اگه بتونم به بچه‌ها خبر بدم، نشست برگزار می‌شه. شروع کردم به تماس گرفتن. فهمیدم خیلیا از تهران رفتن یا در حال رفتن. فقط یه نفر گفت میاد. قرار شد همدیگه رو ببینیم و با هم بریم.

قبل رسیدنم، بلوار کشاورز رو که به خونه دوستم نزدیکه، زدن. چمدونش رو بسته بود و داشت مشورت می‌گرفت بره یا بمونه. آخر گفت نمیداد و می‌ره شهرشون پیش خانواده‌اش. خداحافظی مون شبیه کتاب‌های جنگی بود. حس می‌کردم توی قصه‌ای گیر کردم که آخرش معلوم نیست کی دوباره کیو می‌بینه.

مسخ شده بودم. من جایی به جز نشست روانکاوی نداشتم برم. وقتی دیدم کاری از دستم برای دوستم برنمی‌یاد ازش جدا شدم و مثل مرده‌های برخاسته از گور، راه افتادم. مشمای دو تا کاهویی که دوستم نگران بود توی یخچالش بگندن و ازم خواهش کرد سر راهم بندازم آشغالی و سه تا شیرینی که داد توی نشست روانکاوی با هم بخوریم، به دستم چسبید. می‌ترسیدم پیاده برم. کنار خیابون راه می‌رفتم تا سوار چیزی بشم. خوشحال شدم یه موتوری منو رسوند بی‌آرتی. ایستگاه خالی بود. نمی‌دونم زمان نمی‌گذشت یا اتوبوس دیر اومد. توی راه سه تا از دوستانم بهم زنگ زدن و گفتن توی میدون تجریش بُمب گذاشتن و پدافند صدا و سیما فعال شده. ازم خواستن برگردم و نَرَم نشست که به اونجاها نزدیکه.

بهتره و آروم گرفته. عزیزانش جاهای امنی هستن و چیزی نداره نگران از دست دادنش باشه. پیش از جنگ به خاطر دلبستگی به سفر، خونه‌ش رو تحویل داده و الان توی هاستل زندگی می‌کنه. کل زندگیش خلاصه می‌شه به وسایلی که روی موتورشه و الان رفته بیرون شهر، خونه یکی از دوستاش و داره کم کم کتاب‌هایی که قبلاً گرفته می‌خونه. لابه‌لاش هم به دوستاش سر می‌زنه و تلفنی حالشون رو می‌پرسه.

این گفتگو باعث شد از جا بلند شم. یه سری پادکست نمایشی تولید کردم. توش قصه اتفاق‌هایی رو گفتم که ممکنه برای بچه‌ها بیفته. دلم می‌خواست بچه‌ها بفهمن تنها نیستن و جایی هست که بتونن از احساساتشون حرف بزنن. همین که شروع کردم، حالم بهتر شد و تونستم راحت‌تر کتاب بخونم. به هلال احمر سر زدم تا ببینم می‌تونم به مشاورای ۴۰۳۰ ملحق شم. ولی گفتن بعد جنگ نیروی تازه می‌گیرن تا بشه درست بررسیش کنن و آموزشش بدن. پیگیری‌های خوبی هم برای شروع روان‌درمانی تحلیلی انجام دادم. با چند نفر درباره ارجاع مراجع صحبت کردم و روان‌کاوم هم پذیرفت توی این مسیر بهم کمک کنه.

الان که دارم این نامه رو می‌نویسم، توی هول‌وولای توقف حملات دو طرف جنگیم. شاید دوباره درگیری‌ها شروع بشه. هیچ کس نمی‌دونه. ولی این جنگ یه شوک بهم وارد کرد تا به قول یکی از دوستانم، دوباره کارتهای توی دستم رو مرتب کنم. دیدم واقعاً می‌خوام برای آدم‌ها کاری بکنم. وقتشه چیزهایی که یاد گرفتم، به کار ببندم. نزدیکی مرگ و ویرانی بهم یادآوری کرد که زمان کمه. دیگه نباید منتظر شنبه‌ای باشم که ممکنه هیچ‌وقت نیاد. انگار هراکلیتوس راست می‌گه که: «جنگ مادر همه‌چیزه.»

ولی کار دیگه‌ای نبود بخوام انجام بدم. پس با وجود ترافیک ولی‌عصر، خودم رو رسوندن به نشست. روان‌کاوم در رو که باز کرد، از شیر و کاهو تعجب کرد. توضیح دادم از کجا اومدن و قرار بوده چه اتفاقی براشون بیفته. ازم گرفتاشون و گذاشت توی یخچال. هیچ کسی به جز من نیومده بود. پرسید با کیا هماهنگ کردم. جواب دادم همه. حالا قرار بود یه سری حضوری بیان که تصمیمشون عوض شد و یه سری آنلاین می‌پیوندن. نشست رو سر وقت شروع کردیم و فقط دو نفر دیگه بهمون اینترنتی اضافه شدن. گفتگوی جالبی بود. هرکسی از منظر خودش به جنگ نگاه می‌کرد. دو تا چیز از اون نشست به کارم اومد. هرچی توی اضطرابم بمونم، حالم بدتر میشه. باید چرخ رو بچرخونم و یه کاری که نمود بیرونی داشته باشه انجام بدم. نکته دیگه این بود که در هر شرایطی و با هر امکاناتی می‌تونم معنایی خلق کنم. این معنا هم کاریه که به درد دیگری می‌خوره و پاسخیه به موقعیت بیرونی.

جنگ دوازده روز ادامه داشت. اولش دائم درگیر وصل شدن به اینترنت و چک کردن اخبار بودم. ولی گفتم اینجوری نمی‌شه. یاد کرونا افتادم و دلم خواست کاری انجام بدم برای کسانی که مثل خودم مضطربن. به دوستانم سپردم اگه کاری هست که ازم برمیاد، بگن. یه گروهی پیدا شد که داشت برای بچه‌ها محتوا و بازی تولید می‌کرد. نمی‌دونستم چه کاری از دستم براشون برمی‌یاد. توی همین حس و حال، یکی از دوستانم بهم زنگ زد تا حالم رو بپرسه. گفت چیکار می‌کنم؟ از اضطرابم گفتم و اینکه سردرگم چه کاری می‌تونم برای آدم‌ها انجام بدم. خندید. گفت سه چهار ماه فکر می‌کنم و جنگ تموم می‌شه بدون اینکه کاری بکنم. دردم گرفت. پرسیدم تو چی کار می‌کنی؟ گفت شغل که معلق شده، حالش

نابینا و جامعه: پرورش

آرمین رسولی

در این شماره قصد داریم به پرورش بپردازیم و باز هم مثل همیشه پرورش یک فرد نابینا یا کم‌بینا را با هم بررسی کنیم که مفهوم پرورش را در چه زمینه‌هایی می‌توان به کار برد.



برای خود من همیشه واژه پرورش مگمل آموزش بوده شاید هم علت آن وجود سازمان آموزش و پرورش بوده که این انسجام را بین این دو واژه در ذهن من و شاید خیلی از افراد به وجود آورده؛ اما حقیقت آن است که در واقعیت هم این دو فرایند یعنی آموزش و پرورش با هم ارتباط نزدیکی دارند و همان‌طور که در شماره قبلی در مورد آموزش صحبت کردیم، پرورش هم فرایندی است که نیاز به تخصص دارد و به معنای پروراندن استعدادها و توانایی‌های یک فرد است؛ پس می‌توانیم بگوییم، آموزش یک فرد باید پرورش هم به دنبال داشته باشد تا فرد بتواند مهارت‌هایی را که در طی آموزش کسب کرده است تقویت کند و در سطح بالاتر آن مهارت‌هایی که در آن‌ها استعداد دارد شکوفا شود.

برخی از افراد معتقد هستند که باید پرورش را پیش از آموزش به کار برد؛ به بیان دیگر، این افراد اعتقاد دارند که مثلاً نام وزارت آموزش و پرورش باید به پرورش و آموزش تغییر یابد؛ اما، به طور مطلق نمی‌توان گفت کدام یک از دیگری مقدم‌تر است؛ برای مثال، در زمینه کار با

کودکان نابینا و کم‌بینا، مصداق این واژه، پرورش حس شنوایی است که از اهمیت بالایی برخوردار است و در تمام دوران آموزش تداوم می‌یابد. حال به مثال دیگری بپردازیم که پیش از آموزش باید موردتوجه قرار گیرد و آن هم پرورش حس لامسه انگشتان دست است. برای آماده‌کردن دانش‌آموز برای شروع آموزش خط بریل، در مثال اول، پرورش در طول آموزش ادامه می‌یابد و حتی می‌توان گفت تا همیشه می‌تواند پرورش حس شنوایی ادامه داشته باشد؛ اما در مثال دوم، پرورش حس لامسه لزوماً باید پیش از آموزش خط بریل انجام شود. پس چنان که از این دو مثال برمی‌آید، نمی‌توان به قطعیت گفت پرورش بر آموزش پیشی دارد یا بالعکس.

تا این جا به پرورش حواس اشاره کردیم که در افراد نابینا و کم‌بینا از اهمیت بالایی برخوردار است. اما بسیاری از موارد هستند که باید در پرورش آن‌ها آموزگار و والدین توجه لازم را داشته باشند. می‌توان از مهم‌ترین آن‌ها به عزت‌نفس اشاره کرد که در به‌دست‌آوردن حس استقلال و خودشکوفایی که در شماره‌های بعد به آن‌ها اشاره خواهیم کرد تأثیر بسزایی دارد.

اگر بخواهیم به تعریف کوتاه و مختصری از عزت‌نفس بپردازیم می‌توانیم به آن جنبه از رفتارهای فرد اشاره کنیم که فرد برای خود ارزش قائل می‌شود و به اصطلاح برای خودش احترام قائل است؛ حتی می‌توانیم بگوییم عزت‌نفس هر چه بیشتر باشد بهتر است؛ مثل سلامتی که نمی‌شود گفت سلامتی حد اندازه دارد. یعنی سلامتی زیادی هم چیز خوبی نیست؛ بلکه سلامتی هر چه بیشتر باشد مشخصاً بهتر خواهد بود. همین شرایط هم در عزت‌نفس حاکم است. پس عزت‌نفس هر چه بیشتر باشد فرد برای حق رأی خود و سلامت جسمانی و روانی خود ارزش قائل می‌شود.

چشم‌اندازی به صدمین سال ورود خط بریل در ایران

یدالله فردین ستوده و پریسا صالحی

به نام آنکه جان را فکرت آموخت، چراغ دل به نور جان
بر افروخت

در آن زمان که بیشتر مردم ایران، بی‌سواد بودند، یک
کشیش آلمانی، خط بریل را با مشکلات فراوان وارد
کشور ایران کرد، و توانست این خط را در ایران جا
ببندازد.

کریستوفل در ۴ سپتامبر ۱۸۷۶ در شهر ریدت در منطقه
نیدر راین - جایی که اکنون بنام مونشن گلااد باخ
شناخته می‌شود-

در کشور آلمان به دنیا آمد.

کریستوفل بنیان‌گذار و رئیس سازمان بشارت آیین
مسیح در شرق (Christlichen Mission im Orient)
بود. پس از مرگ وی این بنیاد به سازمان
بشارت نابینایان کریستوفل-فل (Christoffel-
Blindenmission) تغییر نام یافت.



در نتیجه فردی که عزت نفس خود را به‌خوبی پرورش
داده در زندگی تحصیلی، شغلی و عاطفی خود یک فرد
موفق خواهد بود و اجازه سوءاستفاده از خود را نمی‌دهد
و هم چنین برای حق و حقوق خود ارزش قائل می‌شود،
این فرد همان کسی است که ما می‌توانیم از او انتظار
پیشرفت و استقلال را داشته باشیم و در این زمینه هیچ
تفاوتی ندارد که فرد نابینا باشد یا بینا بلکه آن جنبه
انسانی و فردیت است که مدنظر ماست.

حال که تا حدودی تأثیر پرورش را در یک فرد نابینا یا کم‌بینا
موردبررسی قرار دادیم می‌توانیم بگوییم که اگر این فرد
به‌خوبی تحت پرورش قرار نگرفته باشد، آموخته‌های خود را
هم نمی‌تواند به‌خوبی به کار گیرد. در یک مثال ساده که در
شماره قبلی به آن اشاره کردیم، در مورد جهت‌یابی و حرکت
با عصای سفید اگر فرد به‌خوبی آموزش دیده باشد اما شنوایی
خود را پرورش نداده باشد، نمی‌تواند به‌خوبی از مهارتی
که آموخته استفاده کند و حتی عکس این مورد هم
صادق است؛ اگر فردی شنوایی پرورش یافته‌ای داشته
باشد بدون دانش جهت‌یابی و حرکت، به نتیجه خوبی
دست پیدا نخواهد کرد. همین مثال را هم می‌توانید خود
در مورد آموزش خط بریل و پرورش لامسه انگشتان
دست مرور کنید.

در کل می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که عامل پرورش هم
مانند آموزش یک فرایند است و مراحل متعددی دارد و
همچنین یک فرایند مکمل برای آموزش محسوب
می‌شود که والدین و آموزگار باید به هر دو توجه داشته
باشند و در صورت تمرکز بر یکی از دیگری غافل نشوند؛
زیرا، هر مسئله آموزشی به پیش‌نیازهایی از جنس
پرورش نیاز دارد و بالعکس، و همان طور که گفته شد
این دو با هم به فرد توانایی و مهارت می‌بخشند و هر
یک به تنهایی نتیجه موردنظر را فراهم نمی‌کنند.

در آن زمان، بیشتر مردم به‌خاطر اعتقاداتی که داشتند، به‌ندرت، فرزندان خود را به مدرسه نابینایی او می‌فرستادند؛ چون مسیحی بود فکر می‌کردند فرزندان‌شان به دین مسیحیت تشویق می‌شوند.

او به گردن نابینایانی که در ایران به این روش درس می‌خوانند حق دارد؛ به همین سبب او را پدر آموزش نابینایان می‌نامند؛ کسی که در سال ۱۳۰۴ نخستین آموزشگاه نابینایان ایران را در شهر تبریز بنیان نهاد.

او به دانش‌آموزان این آموزشگاه خط و زبان فارسی و ترکی آذری آموخت و الفبای بریل را برای فارسی‌زبانان ابداع کرد.

کریستو فل پس از چند سال تدریس، تبریز را به مقصد اصفهان ترک کرده و در این شهر آموزشگاهی تازه برای نابینایان راه‌اندازی کرد.

کار او از آن جهت اهمیت دارد که تا پیش از تأسیس آموزشگاه‌هایش در تبریز و اصفهان، نابینایان در ایران از هیچ امکانی برای تحصیل و سوادآموزی برخوردار نبودند.

زمانی که به تهران آمد، نتوانست زمینی را خریداری کند؛ زیرا زمین در آنجا گران بود؛ ضمناً دولت آن زمان هم حمایت مالی نمی‌کرد. پس به اصفهان رفت، و توانست زمینی را خریداری نماید. او به کمک دو تن، افرادی چون «محمدعلی خاموشی و علی‌قلی نوظهوریان»، توانست خط بریل را به زبان فارسی، ابداع نماید. وقتی که علامت‌های بریل فارسی آماده شد، آن را به ثبت رسانید که سندش نیز در سازمان ثبت اسناد و کتابخانه ملی موجود است. در این سند دقیقاً قید گردیده است :

او الهیات را در مدرسه کشیش‌های بازل (Predigerschule Basel) به پایان رساند و سپس به‌عنوان میسیونر مسیحی به خاورمیانه رفت؛ در سال ۱۹۰۸ کریستو فل به همراه خواهرش هِدویگه (Hedwige) در شهر سیواس در شمال شرقی کشور ترکیه مدیریت دو یتیم‌خانه را تحت عنوان کمیته امداد سوئیس برای ارمنستان به عهده گرفته و به مدت سه سال نیز برای کمک و اسکان قربانیان نسل‌کشی ارمنی‌ها (۱۸۹۴-۱۸۹۶) در این شهر فعالیت نمود.

یاکوب کریستو فل وضعیت نابینایان خاورمیانه را چنین تشریح می‌کند:

وضعیت مذهبی و اخلاقی و امکانات برای نابینایان وحشتناک است؛ گدایی درصد بسیار بالایی دارد و دختران و زنان نابینا معمولاً به تن فروشی روی می‌آورند.

به این ترتیب بود که یاکوب کریستو فل و خواهرش تصمیم گرفتند خدمات خود را در آینده در اختیار این قشر جامعه قرار دهند؛ قشری که هیچ کمکی نه از طرف مسیحیان و نه از مسلمانان به آن‌ها نمی‌شد.

کشیشی که دیدگاه نابینایان ایرانی را تغییر داد؛ ارنست یاکوب کریستو فل کشیش آلمانی، با تأسیس نخستین مدرسه برای نابینایان در ایران، صفحه‌ای نو در آموزش و توانمندسازی معلولان گشود. یاد و نام او امروز نیز با نیکوکاری و انسان‌دوستی پیوند خورده است.

در عصر ایران عکسی از کشیش ارنست یاکوب کریستو فل پدر آلمانی نابینایان ایرانی که نخستین آموزشگاه نابینایان را در سال ۱۳۰۴ در شهر تبریز بنا گذاشت وجود دارد.

می‌خواست همه کارهای آموزشگاه را از تدریس و تعمیر وسایل و کار در باغ و تیمار حیوانات، یک‌تنه خودش انجام دهد.»

در سال ۱۹۴۳ که نیروهای متفقین در ایران حرف اول را می‌زدند، کشیش کریستو فل بازداشت شد و به اتهام همکاری غیرمستقیم با رژیم آلمان نازی، چهار سال در اردوگاه‌های اسرای جنگی به سر برد. پس از اثبات بی‌پایه بودن اتهامات وارده بر کشیش کریستو فل، او مدتی را در غرب آلمان با هدف تأسیس پرورشگاهی برای قربانیان جنگ جهانی دوم سپری کرد. اما دوری از ایران را تاب نیاورد و در سال ۱۹۵۱ بار دیگر به آموزشگاه خود به اصفهان بازگشت.

کریستو فل تا پایان عمر یعنی ۲۳ آوریل ۱۹۵۵ (۴ اردیبهشت ۱۳۳۴) به تلاش خود در مسیر آموزش و پرورش نابینایان ایران ادامه داد. وی پس از درگذشتش در اصفهان، بنا به وصیت خودش در آرامگاه آرامنه جلفای اصفهان به خاک سپرده شد.

کورها درس می‌خوانند؛ خطشان برجسته است؛ با وسیله‌ای شبیه درفش می‌نویسند که به آن قلم می‌گویند و توضیحات دیگر.

کریستو فل در مجموع نیمی از زندگی خود را صرف بنای سازمان‌های آموزشی و پرورشی برای نابینایان در ترکیه و ایران کرد و شاگردان بسیاری را تحویل جوامع دو کشور داد. آن علامت‌هایی که او برای الفبای فارسی در نظر گرفته بود تا سال ۱۳۴۰ در ایران استفاده می‌شد و بعد از آن سال، از همسان‌سازی استفاده شد.

بریل خط نابینایان است که لویی بریل فرانسوی آن را در سال ۱۸۲۹ اختراع کرد. این خط از شش نقطه تشکیل شده است که با جابجایی آن می‌توانیم حداکثر ۶۳ علامت داشته باشیم. به همین علت، این خط را به خاطر مخترع آن بریل نامیدند.



افشین اسدآبادی، یکی از آخرین شاگردان او، می‌گوید: «با اینکه همیشه با ما مهربان بود، جذبه صدایش طوری همه را می‌گرفت که کسی در برابرش سروصدا نمی‌کرد؛ مرد ۸۰ ساله، موسیقی، خط بریل، بیولوژی، فارسی و آلمانی درس می‌داد و در اصل

وقتی امید از دل تاریکی جوانه می‌زند: روایت آنتونی کرونا



کارم بودم. در تمام دنیا سفر کردم تجاربی به دست آوردم که تنها با کار در مجله می‌توانستم آن‌ها را به دست بیاورم. بعد از مدتی حس کردم دچار بیماری زونا شده‌ام؛ با گسترش زونا حس می‌کردم گوش و سر و چشمم به شدت درد می‌کند. به هیچ‌وجه نمی‌دانستم چه اتفاقی دارد می‌افتد. من سردردهای عجیبی را از سر می‌گذراندم و چیزهای عجیبی را پیش چشم خود می‌دیدم.»

روز ۲۴ مارس ۲۰۱۶، دکتر آنتونی را به بیمارستان گوش و چشم نیویورک فرستاد. او برای آخرین بار رانندگی کرد و راهی بیمارستان شد. بر اثر یک جراحی، وضع زندگی او دگرگون شد. خود آنتونی در این باره می‌گوید:

«پزشکان به من گفتند: برای کمترشدن فشار روی مغز می‌بایست یک سوراخ روی جمجمه من ایجاد کنند. به واسطه همین سوراخ، عصب بینایی و شبکه من کاملاً از بین رفت.»

او بعد از آن شش جراحی دیگر انجام داد که هیچ‌کدام برای بهبود بینایی از دست رفته‌اش فایده‌ای نداشتند. برای همین موضوع آنتونی به تمام افراد بالای پنجاه سال توصیه می‌کند حتماً از واکسن زونا استفاده کنند تا اتفاقی که برای او افتاد شامل حال فرد دیگری نشود؛ اتفاقی که البته به‌ندرت برای کسی پیش می‌آید.

با وجود همکاری خوب مجله، آنتونی کرونا نتوانست شغل خود را دنبال کند؛ البته، او توانست حق انفصال از خدمت خوبی از مجله دریافت کند. کمیسیون نابینایان نیویورک او را برای آموزش جهت‌یابی به مؤسسه Lighthouse معرفی کرد. این تنها سرویسی بود که آنتونی از آن بهره برد. آنتونی در این باره می‌گوید:

بعضی وقت‌ها یک سری اتفاقات باورنکردنی برای برخی افراد می‌افتد؛ اینکه یک نفر ظرف سه روز بینایی خود را از دست داده باشد، اگرچه معمول نیست، اما نشدنی هم به نظر نمی‌رسد. این نوشته جانت اینگبر داستان زندگی آنتونی کرونا است که پس از ۴۰ سال زندگی کردن با بینایی به یک‌باره دید خود را از دست می‌دهد؛ نحوه بازگشت آنتونی به زندگی عادی و کیفیت برخورد او با این مواجهه می‌تواند برای همه مفید باشد؛ این فایده بیشتر متوجه کسانی خواهد بود که خود چنین اتفاقی را تجربه کرده‌اند یا کسانی را می‌شناسند که تجربه مشابهی را از سر می‌گذرانند.

آنتونی کرونا، عضو مؤثر Opening doors:

نوشته جانت اینگبر:

ظرف سه روز آنتونی کرونا‌ی چهل‌ساله تمام بینایی خود را از دست داد؛ از آن زمان آنتونی تمام تلاش خود را به‌عنوان مسئول روابط عمومی Opening doors صرف کمک به نابینایان کرده است.

پیش از نابینایی، آنتونی ویراستار بخش سرگرمی مجله Associated Press بود. او در این مورد و همچنین در باره آغاز بیماری خود گفت: «من عاشق

می‌کردم تنها در یک اتاق محبوس شده‌ام. این بوتی بود که انگار کلید این زندان را داشت. این بوتی بود که مرا به زندگی عادی برگرداند.»

آنتونی کرونا بر این باور است که: بوتی زندگی دوباره به او بخشید.

«وقتی نابینا شدم ۴۰ سال داشتم و حس می‌کردم به آخر خط رسیده‌ام. هیچ ترس و واهمه‌ای ندارم از اینکه اقرار کنم پیش از حضور بوتی حتی به خودکشی فکر کرده بودم. باید با خواننده کاملاً صادق بود.»



آنتونی بعد از حضور بوتی حتی توانست دوباره مشغول به کار شود. او به‌صورت قراردادی با شرکت آیرا همکاری خود را آغاز کرد. یک سال هم برای بازاریابی و روابط عمومی با the American Council of the Blind به‌صورت کارآموز همکاری کرد. سپس به‌عنوان مشاور آموزشی در Open Doors کار خود را آغاز کرد. Open doors مؤسسه‌ای است که تلاش می‌کند نابینایان بتوانند سگ‌های راهنمای خود را در سرتاسر جهان و با اکثر شرکت‌های هواپیمایی جابه‌جا کنند. آموزش چگونگی تعامل با سگ‌های راهنما در شرکت‌های هواپیمایی و هتل‌ها از سایر کارهایی است که Open doors به آن مبادرت می‌ورزد. آنها تلاش می‌کنند هر سه شرکت بزرگ هواپیمایی ایالات متحده درک صحیحی از نابینایانی داشته باشند که می‌خواهند با سگ‌های راهنمای خود سفر کنند. آنها همچنین تلاش می‌کنند این درک در بیشتر کشورهای اروپایی هم تقویت شود.

مترجم: میرهادی نائینی‌زاده

«من فقط دوره جهت‌یابی دیده بودم و از این‌رو تا یک سال و نیم نمی‌توانستم درست موانع را تشخیص بدهم. خیلی از مسائل را به‌صورت خودآموز یاد گرفتم؛ به‌عنوان مثال، یاد گرفتم آشپزی کنم. من در یک خانواده ایتالیایی بزرگ شده بودم و با فوت‌وفن آشپزی آشنا بودم. تنها کاری که باید می‌کردم این بود که بفهمم چگونه یک فرد نابینا می‌تواند همان کارهای پیشین را انجام دهد. من تنها زندگی می‌کردم و باید غذا می‌پختم، خانه‌ام را مرتب می‌کردم و کارهای نگهداری گربه‌ام را هم انجام می‌دادم. کارم این شده بود که بفهمم چگونه همه این کارها را یک فرد نابینا می‌تواند مدیریت کند؟»

بعد از یک سال کرونا از مربی جهت‌یابی خود در باره داشتن سگ راهنما پرس‌وجو کرد. مربی از اینکه کرونا فقط سرویس کارکردن با عصا را دریافت کرده است بسیار تعجب کرد. همین مربی جهت‌یابی بود که اپ اتصال آنتونی به مراکز تربیت سگ راهنما را به او معرفی کرد. او از همین طریق بالاخره توانست یک سگ راهنما به نام بوتی را در اختیار بگیرد. او معتقد است: «سگ راهنما همه چیز را تغییر داد.» او اضافه می‌کند: «وقتی تازه نابینا شده بودم، خودم بودم که با آزمون و خطا باید همه چیز را در باره طرز تازه زندگی می‌فهمیدم. اوضاع وقتی عوض شد که من آموزش کار با سگ راهنما را دریافت کردم.»



او با هفت نفر دیگر که تجربه داشتن سگ راهنما داشتند آموزش تعامل با سگ را گذراند. «انگار افق تازه‌ای پیش چشم من گشوده شده بود. پیش از حضور بوتی تصور

آموزش نابینایان: پیشینه فعالیت‌ها

محمد نوری

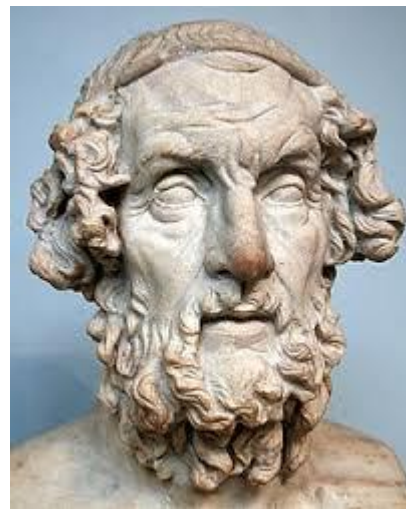
این مقاله درصدد است فهرستی از فعالیت‌ها در زمینه ایجاد شیوه و سیستم خواندن و نوشتن نابینایان عرضه کند. آموزش نابینایان جنبه‌های مختلف چون مدرسه (نهاد آموزشی)، معلم، قوانین و ضوابط، متون و کتاب‌های درسی، نظام آموزشی و بالاخره شیوه خواندن و نوشتن دارد هر یک از اینها، تاریخ خاص خود را دارد؛ در اینجا فقط به پیشینه خواندن و نوشتن به‌ویژه نظام خواندن و نوشتن می‌پردازم.

سیر تحولات

اولین اطلاعات درباره سیستم خواندن و نوشتن مربوط به سده چهارم میلادی است؛ از آن زمان تا سده نوزدهم و ظهور لویی بریل، بیش از ۲۰ سیستم در جهان عرضه شده است یعنی کسانی که به روش شفاهی یا القایی قابل لمس یا با علائم و نقطه لمسی خواندن و نوشتن را ترویج می‌کرده‌اند، ۲۳ اختراع را شناسایی کرده‌اند. قطعاً این تعداد بیشتر است ولی اطلاعات ثبت شده نشانگر ۲۳ مورد است. اطلاعات آمریکای لاتین، جنوب آسیا، به دست ما نرسیده و اطلاعات خاورمیانه ناقص است.

- قرن چهارم میلادی، قدیس دیدیموس در اسکندریه، کتاب مقدس را به روش شفاهی به نابینایان آموزش می‌داد. گزارش دیگر می‌گوید او حروف چوبی ساخته بود و کلمه‌سازی را به آنان یاد می‌داد.

اغلب فکر می‌کنند آموزش نابینایان با اختراع خط بریل (۱۸۲۴م/ ۱۲۰۳ش) در دویست سال قبل در فرانسه و بعداً در اروپا شروع شد. البته خط بریل یکصد سال قبل به ایران آمد و در این زمینه، صد سال تأخیر داشته‌ایم. بر اساس این تفکر، نابینایان در صدها سال قبل از لویی بریل و اختراع خط بریل، توانایی آموختن و خواندن و نوشتن نداشتند با اینکه شخصیت بزرگ و دانشمند چون هومر (سده ۷ پیش از میلاد) و رودکی از این جامعه برخاسته‌اند که نشانگر وسایل و نظام‌های خواندن و نوشتن و یادگیری در دوره‌های پیشین است.



نکته دیگر اینکه اغلب باور دارند غرب و اروپا در زمینه آموزش نابینایان پیشتاز بوده و در شرق خبری نبوده است؛ در حالی که، چند قرن پیش از ابداع غربی‌ها، در شرق خط برجسته وجود داشته است. اما متأسفانه تاریخ نابینایی در شرق به درستی تدوین نشده و فعالیت‌های بسیاری ضبط و ثبت نشده است، برعکس در غرب تمامی تلاش‌ها حتی با جزئیات گزارش شده است.

- ۱۵۴۷م گيرولامو گاردانو فيزيک‌دان ايتاليایي در ۱۵۴۷
علائم برجسته لمسی شبیه علائم بریل برای آموزش
نابینایان ابداع کرد.

- ۱۵۷۵ م رامپانستو اهل روم در ۱۵۷۵ نظام لوکاس را
اندکی اصلاح کرد و به ایتالیا برد.

- ۱۶۴۰م پیرمورین در ۱۶۴۰م با حروف برجسته نظام
لمسی ابداع کرد؛ به طوری که نشانه‌ها جابجا می‌شدند.
- ۱۶۴۰م لوینک شرگ اشچونبرگ، سیستمی بر اساس
علائم لمسی برای آموزش ساخت.

- ۱۶۵۱م جرج هاردسرف شاعر اهل نورنبرگ، در ۱۶۵۱
حروف برجسته از موم ساخت و در تخته‌های حکاکی
شده قالب ریزی می‌کرد.

- ۱۶۷۶م فرانسیسکو ترزی در ۱۶۷۶ نظامی بر اساس
علائم لمسی آموزشی ساخت.

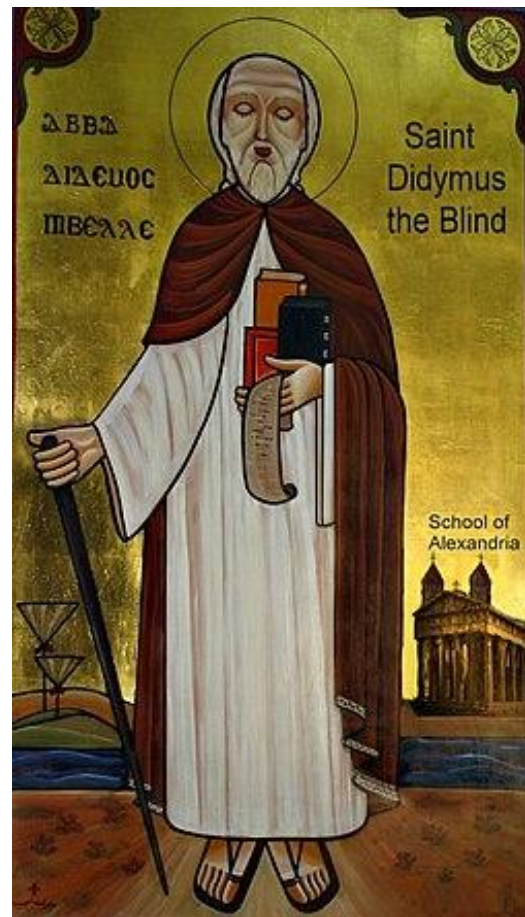
- ۱۷۴۱م دیدروت دایرةالمعارف نویس فرانسوی در عصر
روشنگری با کاغذهای بریده به شکل حروف، نشانه‌های
لمسی ساخت و نابینایان را آموزش می‌داد.

- ۱۷۵۰م ماریا ترزا ون پارادانر موسیقی‌دان ونیزی متولد
۱۷۵۰ به وسیله پونزهایی به شکل حروف و چسباندن
آنها روی کاغذ، مهارت خواندن را یاد گرفت.

- ۱۷۵۰ به بعد ویسنبرگ با سوزن حروفی را روی مقوا
حک می‌کرد و با ایجاد گودی و برجستگی می‌توانست
آموزش دهد. بعداً از ون کمپلن خواست برای او
دستگاهی بسازد تا حروف آلمانی را حک کند.

- ۱۷۸۴م والتین هاوی در ۱۷۸۴ اولین مدرسه را برای
نابینایان در پاریس دایر کرد و با حروف ساخته شده از
مقوا یا چوب به آنان کلمه سازی یاد می‌داد. بعداً توانست
حروف برجسته را روی صفحه کاغذ چاپ کند.

- ۱۸۰۹م چارلز باریه فرانسوی و مبدع سیستم ۱۲
نقطه‌ای است. اولین بار در ۱۸۰۹ او نقطه را جایگزین
حرف کرد. هر چند نقطه نشانگر و علامت یک حرف



- ۹۷۰م الازهر در شهر قاهره در ۹۷۰م/۳۴۸ش در
دولت مملوکیان، کرسی آموزش نابینایان دایر کرد و به
آنان آموزش می‌داد. ولی معلوم نیست با چه شیوه و
نظامی این آموزش‌ها ارائه می‌شد.

- ۱۳۶۰م سوریه در ۱۳۶۰م/۶۰۳م مدارس داشته که به
آموزش نابینایان هم می‌پرداختند ولی شیوه آن معلوم
نیست.

- ۱۳۰۵م زین‌الدین علی آمدی (درگذشت ۷۱۲ق) در
۹۵ق در شهر آمد (از قلمرو ایران و دیار بکر کنونی)
حروف برجسته‌ای با هسته میوه‌ها و کاغذهای لوله شده
می‌ساخت و با آنها کلمه و جمله درست می‌کرد. خودش
نیز نابینا بود.

- ۱۵۱۷م فرانسیسکو لوکاس اهل ساراگوزا در ۱۵۱۷م
برای آموزش نابینایان با چوب حروف می‌ساخت.

۱۸۵۴ - لویی بریل (۱۸۰۹-۱۸۵۲) خط بریل را ابداع کرد در ۱۸۲۹ کتابی درباره ابتکارش نوشت و آن را معرفی کرد. اما تا وقتی زنده بود کمتر به کارش توجه می‌شد اما سه سال بعد از فوت او، خط بریل به رسمیت شناخته شد و جایگزین شیوه‌های مختلف گردید. چند سال طول کشید تا خط بریل فراگیر و جهانی شود. اما به دلیل قوت بیشتر، کارآمدی افزون‌تر و اشکالات کمتر توانست بر رقابیش چیره گردد.

دوره خط بریل

تاریخ نابینایان جهان را به دوره قبل از خط بریل و دوره پس از آن یا دوره قبل از ۱۸۵۴ و بعد از آن تقسیم کرده‌اند. پیش از رسمیت خط بریل در ۱۸۵۴ در کشورهای مختلف به آموزش و خواندن و نوشتن نابینایان کم یا بیش توجه بود و هر کس در هر جایی، ابتکاری داشت.

اما پس از رسمیت خط بریل یک نظام واحد جهانی پدید آمد و نابینایان از ملیت‌های مختلف و با زبان‌های مادری متفاوت نظام همگانی و جهانی را پذیرفتند. اهمیت این نظام در اشتراکات و وحدت مبانی‌اش بود. به همین دلیل با اختراع یک سیستم عامل همه نابینایان جهان می‌توانند بهره‌مند شوند.

اکنون نمی‌خواهم به تحولات دوره بریل بپردازم، تاریخ این دوره را باید در یک جلد کتاب یا چند مقاله توضیح داد. یعنی دوره دویست‌ساله بریل چند برابر ادوار پیشین، تحول و رخداد داشته است. مهم‌ترین سرفصل‌های این تحولات عبارت‌اند از:

- انطباق‌پذیری بریل با زبان‌های ملی و محلی. طی دویست سال گذشته به‌تدریج بریل انگلیسی، بریل عربی، بریل فارسی، بریل چینی و ده‌ها بریل دیگر پدید آمد. تاریخ شکل‌گیری هر یک جالب است.

بودند. ابتدا این روش را در جنگ برای پیام‌رسانی به کار گرفت تا در تاریکی شب، سربازان بتوانند با هم ارتباط برقرار کنند. زیرا نقطه‌ها را می‌توانستند با لامسه بخوانند. به همین دلیل آن را «خط شب» نامید. بعداً آن را تکمیل کرد و سونوگرافی یعنی صدا نگاری نامید. بعداً از همین روش برای آموزش نابینایان بهره گرفت. نیز لویی بریل با او گفتگو داشته و از این روش برای خط بریل الهام گرفته است.

- ۱۸۲۷م جیمز گال اهل ادینبورگ ابتدا یک ناشر بود اما پس از چاپ کتب والتین هاوی تصمیم گرفت، نظام لمسی مناسب‌تری ابداع کند. در ۱۸۲۷ کتابی درباره ابداع خود نوشت و آن را معرفی کرد. در این روش حروف برجسته می‌شدند اما نه به شکل خودشان بلکه گردی و خمیدگی حروف تبدیل به زاویه می‌شد مثلاً حرف ۲ که به صورت منحنی نوشته می‌شود، به صورت زاویه دار برجسته می‌شد. چون معتقد بود لامسه خمیدگی را درست درک نمی‌کند ولی زاویه را بهتر می‌فهمد. حروف را با چوب یا فلز اما با زاویه می‌ساخت.

- ۱۸۳۲م ادموند فرای اهل لندن، از حروف رومی، نشانه‌های لمسی قابل آموزش ساخت و با معرفی ابتکارش در ۱۸۳۳ جایزه مهمی دریافت کرد.

جان آلتون نظام لمسی فرای را اصلاح و نظام کامل‌تری آورد. بعداً ساموئل هاو از آمریکا به اروپا رفت و با مطالعه همه روش‌ها و سیستم‌های خواندن و نوشتن نابینایان، خط آلتون را پسندید و به آمریکا برد و در مدارس نابینایان به اجرا گذاشت. این نظام در آمریکا به «بوستون تین» مشهور است.

- ۱۸۴۵م ویلیام مون اهل بریگتون انگلستان در ۱۸۴۵ حروف چاپی و برجسته مون را ابداع کرد. او پس از مطالعه همه سیستم‌های پیشین این روش را ساخت.

فیدیبو: کندوکاوی در دنیای کتاب برای همه (۱)

رقیه شفیعی

درود بر علاقه‌مندان کتاب و دوستداران کتاب‌خوانی؛ در ادامه بررسی اپلیکیشن‌های ارائه کتاب، به سراغ فیدیبو می‌رویم و در دو شماره به بررسی این اپلیکیشن می‌پردازیم تا بتوانیم قبل از بررسی خود اپلیکیشن، بخشی از مزایا و معایبی که کاربران نابینا با آن مواجه هستند را دقیق‌تر مرور کنیم.



ابتدا به سراغ مزایای فیدیبو می‌رویم تا ببینیم چرا کاربران زیادی به این اپلیکیشن علاقه نشان داده و سعی دارند منابع مطالعاتی خود را در آن جستجو کرده و بخوانند.

فیدیبو یکی از قدیمی‌ترین اپ‌های ارائه کتاب است؛ در این اپلیکیشن برای فعالیت‌های کاربران امتیاز در نظر گرفته می‌شود؛ مثلاً اگر کتاب بخرید و بخوانید، یا برای کتاب‌هایی که خوانده‌اید نظر بگذارید، به شما امتیازاتی اختصاص می‌دهد که این امتیازات در نهایت می‌توانند به عنوان تخفیف برای خرید کتاب‌های جدیدتر مورد استفاده قرار بگیرند.

– انطباق‌پذیر بریل با علوم، ابتدا با خواندن و نوشتن هماهنگ شد؛ ولی کم‌کم ریاضیات بریل موسیقی بریل و غیره پدید آمد.

– توسعه محتوایی. خط بریل به مرور کامل‌تر شد و کاستی‌های آن کمتر شده است. کسانی که در این زمینه تلاش کرده‌اند، تاریخ مفصلی دارد.

– انطباق‌پذیری با فناوری ارتباطات، هر سیستم جدیدی چون اینترنت اختراع شد، کسانی درصدد هماهنگ‌سازی بریل با آن برآمدند. تاریخ این تلاش‌ها قابل توجه است. ابداع سیستم بریل الکترونیک که بدون استفاده از لوح و قلم و کاغذ انجام می‌شود مربوط به این دوره است.

مهم‌ترین تلاش در این زمینه دیزی DAISY است. دیزی مخفف سیستم اطلاعات قابل دسترسی دیجیتال است. دیزی تلاش کرده در همه کشورها، متون بریل را از طریق دیجیتالی کردن، دسترس‌پذیر سازد. متأسفانه کشور ما در این زمینه عقب است؛ ولی در هند پیشرفت‌ها چشمگیر است.

– زایش‌های بریل هم قابل توجه است. کسانی درصدد برآمده‌اند بریل جدید ابداع کنند. ده‌ها اختراع و نوآوری در این زمینه بوده و تاریخ مفصلی دارد. در ایران هم چند نفر، سیستم بریل جدید ابداع کرده‌اند.

متأسفانه، نهادهای متصدی امور معلولین، وزارت فرهنگ و ارشاد و نیز مؤسسه و انجمن‌های مردمی به تاریخ تحولات نابینایان توجهی ندارند. با اینکه گذشته چراغ راه آینده است.

PDF را در فیدیبو باز کنید و صفحات گرافیکی آن دسترس‌پذیر نباشند با زدن دکمه خواندن و باز کردن منوی تاکبک و فعال کردن کنش‌ها و زدن روی اسم صفحه یا پاورقی‌ای که به صورت گرافیک است، صفحه برای OCR شدن فرستاده می‌شود و پس از تبدیل به متن، خواننده می‌تواند آن را بخواند؛ اما این صفحه قابل ذخیره شدن نیست و هر زمان دوباره به آن نیاز باشد باید این مراحل دوباره برای تبدیل و خواندن طی شود؛ همچنین این قابلیت فقط در زمانی قابل استفاده است که اینترنت فعال باشد و به صورت آفلاین در دسترس نیست. استفاده از این روند، کتاب خواندن را کندتر می‌کند؛ چرا که خواننده برای خواندن صفحه بعد باید این صفحه OCR شده را ببندد و به عقب برگردد تا بتواند صفحه جدیدی برای خواندن و تبدیل به OCR انتخاب کند. در نهایت، وجود این امکان استفاده از قابلیت‌هایی که برای فرد نابینا در دسترس نیست را ممکن می‌کند و شخص هرچند کمی سخت، اما بالاخره می‌تواند صفحه گرافیکی موردنظر خود را بخواند.

از معایب دسترس‌پذیری برای افراد با آسیب بینایی، تبلیغات فیدیبو است که به صورت بنر در سربرگ خانه فیدیبو نشان داده می‌شود؛ این بنرها که عموماً تبلیغ کتاب یا جشنواره هستند، برای نابینایان ملموس نیستند و اگر نوتیفیکیشن یا پیامکی که خود فیدیبو برای معرفی آن ارسال می‌کند نباشد، شخص با آسیب بینایی متوجه بودن آن نمی‌شود و آن را به عنوان یک امکان جذاب اپلیکیشن از دست می‌دهد.

یکی دیگر از امکانات فیدیبو، حاشیه‌نویسی و یا ترجمه و های لایت کردن برای بخش‌هایی است که خوانندگان در حین مطالعه دوست دارند راجع به آن بنویسند؛ چه برای خود داشته باشند و چه آن را به اشتراک بگذارند؛

از مزایای دیگر فیدیبو، جستجوی فیلترشده است که به کاربر این امکان را می‌دهد تا در انتخاب، آزادانه‌تر عمل کند و بر اساس فیلترهای موجود به دنبال عنصر موردعلاقه خود اعم از نام کتاب، نویسنده، ناشر، مترجم و نام گوینده کتاب صوتی، بگردد.

فیدیبو پلاس امکان جالب دیگری است که کاربران را برای مدت مشخص قادر می‌سازد تا به گفته مسئولین اپلیکیشن، هزینه‌ای که برای خرید یک کتاب می‌پردازند را برای استفاده از هزاران کتاب پرداخت کنند. برای این امر هم به مناسبت‌های مختلف، تخفیف‌هایی قرار می‌دهند تا هزینه استفاده برای کاربران کاهش یابد. استفاده از این قابلیت بدین صورت است که اشتراک خریداری شده و تا زمان تعیین شده در فرم خرید، هزینه پرداخت می‌شود. پس از پایان مدت اشتراک، کتاب همچنان در کتابخانه کاربر می‌ماند؛ اما تا زمانی که اشتراک جدید خریداری نشود، قابلیت استفاده ندارد.

اما دو امکان ویژه که فیدیبو در اختیار کاربران خود قرار می‌دهد و برای نابینایان بسیار کاربردی است: یکی امکان راوی و دیگری استفاده از OCR است.

راوی یک موتور صوتی است که روی بعضی از کتاب‌هایی با فرمت ایپاپ در فیدیبو فعال می‌شود و هنگام خوانش، کتاب با صدای موتور صوتی که صدای انسانی‌تر از موتورهای صوتی صفحه‌خوان‌هاست، شروع به خواندن کتاب می‌کند. با فعال کردن راوی، دیگر نیازی به صفحه زدن ندارید و خود راوی کل متن را می‌خواند.

قابلیت دیگر فیدیبو که منحصراً برای نابینایان است، امکان استفاده از OCR است که در کتاب‌های PDF مورد استفاده قرار می‌گیرد. هنگامی که کتابی با فرمت

مثل گل

جواد سقا



دستش را به سمت گل سرخ برد تا آن را بچیند. خار
گل انگشتش را گزید، اما گل را چید و به دست
دیگرش داد. انگشت گزیده شده را به سمت دهانش
برد. آن را مکید. با نوک زبانش محل سوزش را نوازش
داد. طعم شوری حس کرد؛ طعم خون؛ انگشتش را از
دهان درآورد. به بزاقش آغشته بود، خونی روی آن
نبود. هر چه بود سوزش انگشت آرام‌تر شده بود. گل
چیده شده را به سمت بینی‌اش برد. نفس عمیقی کشید
و در همین حال پلک چشمانش را به آرامی روی هم
گذاشت. عطر گل سرمستش کرد. دوباره آن را بوید.
دوباره و دوباره بوید. شامه‌اش از عطر دل‌انگیز گل پر
شد. دیگر انگشتش نمی‌سوخت. زیبایی گل و عطر
خوشش به او آرامش داده بود. قدم‌زنان به راه افتاد.
هر از گاهی گل را می‌بوید. لذت‌بخش بود؛ اما لذت
اولین تنفس را نداشت. کم‌کم شروع به بازی با
گلبرگ‌ها کرد. یکی از آنها ناخواسته از گل جدا شد.
گلبرگ تنها را بوید و کمی در دست دیگرش نگه
داشت. گلبرگ خوش‌رنگ و بو و باطراوت در بازی
انگشتانش از هم شکست و پاره‌پاره شد. آن را به
کناری انداخت و گلبرگ دیگری از گل جدا کرد. آن را
بوید. روی بینی‌اش گذاشت و سعی کرد با نفسی

اما این امکان برای افراد نابینا - چون نمی‌توانند بخشی
از متن را انتخاب کنند تا گزینه‌های آن فعال شود - در
دسترس نیست؛ لذا افرادی که از صفحه‌خوان استفاده
می‌کنند، قادر به استفاده از بخش حاشیه‌نویسی و ترجمه
و های لایت کردن نیستند.

از دیگر معایب اپلیکیشن فیدیبو در حال حاضر، در بخش
کتاب‌های صوتی، مشکل دسترس‌پذیری پخش‌کننده
برای صفحه‌خوان‌ها است. هنگامی که فایل صوتی
انتخاب می‌شود دیگر بر روی پخش و جلو و عقب بردن
فایل دسترسی وجود ندارد و شخص نمی‌تواند به راحتی
با کمک صفحه‌خوان دکمه‌های پلی‌را پیدا کرده و
مورد استفاده قرار دهد.

«ادامه دارد»



عمیق به بینی‌اش بچسباند. قدرت دمش که کم شد، گلبرگ از صورتش جدا شد. می‌خواست با دستش آن را بگیرد؛ اما از لای انگشتانش سر خورد و به پایین سقوط کرد. گلبرگ روی زمین افتاد و بازی رهگذر با گل را تماشا می‌کرد. گاهی ساقه گل را با انگشتانش می‌چرخاند و گاهی یکی از گلبرگ‌ها را از گل جدا می‌کرد و به آسمان پرت می‌کرد. خورشید از بالا و زمین گرم از پایین طراوت و تازگی گلبرگ را از او می‌گرفتند. اندک رطوبت درونش بخار می‌شد و اشکی برای گریستن نداشت. رهگذر به راهش و به بازی با گل ادامه داد. گلبرگ‌های بیشتری از گل کند و آنها را در مشتش ریخت و به سمت آسمان پرت کرد. لحظه‌ای اطرافش گلباران شد. گلبرگ‌ها در هوا می‌رقصیدند. انگار در تالو درخشان خورشید تن خود را نوازش می‌دادند. از پس رقص گلبرگ‌های معلق در هوا، دنیا زیباتر می‌نمود. این شور و نشاط لحظه‌ای، دوام نیاورد. گلبرگ‌های تازه و شکننده یکی پس از دیگری بر زمین ریختند و زیر گام‌های رهگذران تکه‌تکه شدند. آنها با زیبایی، با عطر خوش و طراوت زندگی بخششان خداحافظی کردند.

رهگذر به چیزی که دستش بود نگاه کرد. دیگر صورتی از گل نداشت. آن را به پشت سرش پرت کرد. ساقه و کاسه گل در کنار گلبرگ‌های پرپر بر زمین افتادند. آنها دوباره کنار هم بودند؛ اما دیگر گل نبودند.



برجسته نگار هوشمند همراه، تولید شرکت پکتوس



صاحب امتیاز: انجمن نابینایان ایران

وبسایت: www.naslemana.com / ایمیل: info@naslemana.com

اینستاگرام: [@naslemana](https://www.instagram.com/naslemana) / تلگرام: [@naslemana](https://www.telegram.com/@naslemana) / واتساپ: +۹۸ ۹۱۳۷۷۷۵۵۳

شماره تماس: ۰۲۱-۲۲۵۶۰۲۵۵ / سامانه پیامکی: ۵۰۰۰۲۲۲۲۲۶

x **Split Atom Labs**

xi **IOS**

xii **RPG**

xiii **Apple Design Award**

xiv **The blind life**

xv **Quests**

xvi **Haptic feedback**

xvii **Campfire**

i **Trouble Defense LLC**

ii **Dee Parker**

iii **Sheena Parker,**

iv **Christine Faltz Grassman**

v **NOA) Navigation, Obstacles, and AI(**

vi **RNIB tech talk**

vii **Seable Holidays**

viii **Galápagos Islands**

ix **Land of Livia**